

دولت و توسعه در کره جنوبی

دکتر رضا شیرزادی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۱۳ و تاریخ تصویب: ۹۰/۲/۱۰)

چکیده

طی قرن بیستم نقش دولت در فرآیند توسعه بسیار چشمگیر و تعیین کننده بوده، طوری که بخشی از کشورهای جهان سوم با سیاستگذاری های دولت و نهادهای رسمی توانستند به رشد، رفاه و توسعه دست یابند. بدیهی است هر نوع نظام سیاسی با هر ویژگی ای نمی تواند عهده دار چنین مسئولیتی شود و دولت ها باید دارای اندیشه ها، ساختارها و نهادهای خاصی باشند تا زمینه را برای تحقق توسعه فراهم نمایند. در مقاله حاضر ضمن بررسی عمده ترین ویژگی های دولت های توسعه گرا، یک مورد موفق توسعه یعنی کره جنوبی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

کلید واژگان

کره جنوبی، دولت، دولت های توسعه گرا، توسعه گرایی، شرق آسیا.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، گروه علوم سیاسی، کرج، ایران.

مقدمه

دوره پس از جنگ جهانی دوم، به عنوان دوره تلاش برای دستیابی به نوسازی و توسعه در کشور های توسعه نیافته، شناخته شده است. کشورهای آسیا، افریقا، و امریکای لاتین هر یک با توجه به نیاز جامعه و نیز به فراخور درک و دریافت خود از نوسازی و پیشرفت، با اتکاء بر راهبردهای گوناگون، مبادرت به نوسازی و اقدام برای توسعه ملی کردند. در آن میان، کشورهای شرق آسیا و به ویژه آنان که با عنوان «ببرهای آسیا»^۱ (کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، هنگ کنگ) شهرت یافتند، کامیابی های چشمگیری به دست آوردند. اینان به سرعت، فاصله خود را از کشورهای پیشرفته صنعتی کم کردند و تا دهه ۱۹۹۰ به قطب های اقتصادی عمده در شرق آسیا تبدیل شدند، به گونه ای که تولیدات صنعتی شان، بسیاری از بازارهای مناطق مختلف را تسخیر کرد. پژوهش حاضر به بررسی علل، و کم و کیف تحول اقتصادی در کره جنوبی و نیز نقش و جایگاه دولت در آن، می پردازد.

اهمیت پژوهش حاضر در آن است که تجربه توسعه در این کشور و نیز میزان مداخله و هدایتگری دولت را در این فرآیند، مورد بررسی قرار می دهد. همچنین، پشتوانه نظری این تجربه موفق، استحصال می شود که می تواند در روند برنامه ریزی هر کشور دیگری (از جمله ایران) مورد بهره برداری قرار گیرد.

سؤالی را که می توان در چارچوب پژوهش حاضر مطرح ساخت، این است که دولت چه نقشی در فرآیند توسعه موفق در کره جنوبی ایفا کرده است؟ به نظر می رسد در کشور های موسوم به ببرهای آسیا، از جمله کره جنوبی، دولت بر اساس نظریه خودگردانی متکی بر جامعه و با برخورداری از دیوانسالاری کارآمد، بعنوان هدایتگر برنامه های توسعه مداخله کرده، و به موفقیت فرآیند توسعه کمک نموده است.

این پژوهش با استفاده از روش نظری- تحلیلی و با بهره برداری از منابع کتابخانه ای و اسناد مختلف به گردآوری داده های مورد نیاز پرداخته و سپس آن ها را مورد دسته بندی، تجزیه و تحلیل قرار می دهد. گردآوری داده های مورد نیاز پژوهش حاضر از طریق مطالعه و فیش برداری کتب و مقالات تأمین

^۱ - Asian Tigers

خواهد شد.

در این پژوهش ابتدا چارچوب نظری لازم جهت تبیین نقش دولت در روند توسعه ارائه می شود ، سپس به فرآیند توسعه در کره جنوبی و نقش دولت در آن می پردازیم.

۱. چارچوب نظری

در ابتدا به بررسی مفهوم توسعه و عمده ترین دیدگاه های مرتبط با نقش دولت در روند توسعه می پردازیم. در این خصوص، گستردگی و تنوع چشمگیری وجود دارد و این حوزه از تحقیق، چنان گسترده و پرمناحه است که پرداختن به تمامی آن نه ضروری و نه امکانپذیر است. از اینرو تا حد نیاز به مباحث و موضوعات نظری می پردازیم.

الف. رشد و توسعه

رشد اقتصادی^۱ به معنی افزایش درآمد ملی، محصول ناخالص ملی و تولید ملی طی زمان طولانی است. بنابراین، آهنگ افزایش درآمد ملی یا میزان تولید کالاها و خدمات در یک کشور مورد نظر می باشد و در برگیرنده افزایش در ظرفیت تولید کالاها و خدمات یک ملت یا یک ناحیه همراه با افزایش تولید این کالاها و خدمات است. (۱)

به این ترتیب رشد اقتصادی، افزایش تولیدات اقتصادی طی یک سال یا یک دوره زمانی معین است که معمولاً به صورت درصد بیان می شود و افزایش سطح درآمد ملی را در پی دارد. (۲)

رشد اقتصادی پدیده ای صرفاً کمی است. (۳)

توسعه^۲ به معنی بهبود کیفی و مقداری در وضع یک واحد اقتصادی تعریف شده است. توسعه جریانی است که در خود، تجدید سازمان و سمت گیری متفاوت کل نظام اقتصادی - اجتماعی را به همراه دارد. توسعه علاوه بر اینکه بهبود میزان تولید و درآمد را در بر دارد، شامل دگرگونی های اساسی در ساخت های نهادی، اجتماعی - اداری و همچنین ایستارها و دیدگاه های عمومی مردم است. بنابراین توسعه عبارت است از رشد مداوم اقتصادی یک جامعه و بهبود وضعیت رفاهی افراد آن که ناشی از

^۱ - Economic Growth

^۲ - Development

دگرگونی و تحول در بنیان‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، علمی و فرهنگی جامعه است. (۴) امروزه تلقی از مفهوم توسعه، فرآیندی همه جانبه است که معطوف به بهبود تمامی ابعاد زندگی مردم یک جامعه است. ابعاد مختلف توسعه ملی عبارتند از: توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی و اجتماعی، و توسعه امنیتی.

ب. اهداف توسعه

باتوجه به تحولی که طی بیش از چهار دهه در مفهوم توسعه بوجود آمد، اهداف توسعه را می توان بطور فهرست وار در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- دستیابی به رشد اقتصادی، یعنی رشد تولید سرانه جمعیت و در شکل کلان، رشد سالانه تولید ناخالص ملی. این امر، هدف اولیه برنامه ریزان اقتصادی طی دهه های پیش بود.

۲- کاهش فقر مطلق، یعنی کاهش میزان جمعیتی که پائین تر از سطح استاندارد رفاه (خواه از نظر درآمد یا مصرف) زندگی می کنند. روی دیگر این مسئله، کم کردن نابرابری یعنی اختلاف درآمد و ثروت میان مردم بود.

۳- گسترش خدمات اجتماعی همچون دسترسی عمومی به آموزش، بهداشت، ارتباطات و اطلاعات.

۴- گسترش دموکراسی و مشارکت اجتماعی بعنوان عامل تحکیم بخش و تضمین کننده توسعه اقتصادی. (۵)

ج. راهبردهای صنعتی شدن

صنعتی شدن، محور توسعه است. از انقلاب صنعتی انگلیس به بعد، صنعتی شدن عمیق ترین تغییر در بافت اقتصادی- اجتماعی جوامع بوده است. امروزه بسیاری از کشورها در شرق و غرب عالم، در معرض صنعتی شدن قرار گرفته اند. صنعتی شدن در افزایش ظرفیت های تولیدی و بهره وری، نقش محوری دارد. این فرایندها با رشد مقیاس، تخصص گرایی و مکانیزه شدن مرتبط می شوند. کشورهای تازه صنعتی شده ی شرق و جنوب شرقی آسیا با طی این مسیر، صنعتی شده و از فقر خود کاسته اند. افزایش محصولات کشاورزی مستلزم افزایش بهره وری با استفاده از ماشین آلات و سایر نهاده های صنعتی است. توسعه تولید کشاورزی؛ یا واردات صنعتی را طلب می کند و یا به فرایند ملی صنعتی شدن نیاز دارد که وابستگی کشور را به واردات کاهش می دهد.

موضوعات مرتبط با صنعتی شدن، مواردی همچون ایجاد ثروت، توزیع ثروت، تاثیرات متفاوت بر زنان و مردان، بسط و گسترش قابلیت های فنی، ایجاد اشتغال و مهارت ها، تغییرات فرهنگی و تأثیرات ایجاد شده در مردم شهر و روستا می باشند.

به هر ترتیب، صنعتی شدن بخش دشواری از توسعه، اما برای تامین نیازهای اساسی مردم، ضروری است. در عین حال، آثار جانبی منفی آن، مواردی همچون از خود بیگانگی و ورود فزاینده ی معیارهای بازار در زندگی روزمره، شهرنشینی سریع، تخریب محیط زیست از طریق آلودگی هوا و آبراه ها می باشند.

صنعتی شدن کشورها مبتنی بر دو دیدگاه نظری است:

۱- دیدگاه ساختارگرا: این دیدگاه با سیاست های حمایت گرایانه برای به بار آوردن رشد صنعتی، پیوند خورده است. ساختارگرایان در بحث های خود از مداخله دولت در برنامه های صنعتی شدن دفاع می کنند، خواه این مداخله؛ وضع مقررات مربوط به تعرفه ی تجارت باشد و خواه تولید مستقیم توسط شرکت های دولتی. در این دیدگاه، خوداتکایی کشورهای در حال توسعه از طریق ایجاد صنایع جایگزین واردات مورد تاکید است که طی آن، کالاهایی که قبلاً وارد می شدند، در داخل تولید می شوند. این دیدگاه را راهبرد جایگزینی واردات نیز نامیده اند. (۶)

ساختارگراها استدلال می کنند که فقط وقتی تولیدات داخلی، حداقل در مرحله ی اولیه یا مرحله صنعت نوپا در مقابل رقابت خارجی حمایت شود، این هدف قابل دسترسی است. (۷) از جمله طرفداران اصلی این دیدگاه، نظریه پردازان مکتب وابستگی هستند. برخی کشورهای امریکای لاتین از جمله برزیل، این راهبرد را اتخاذ و اعمال کرده اند.

۲- دیدگاه نولیبرال: این دیدگاه با سیاست های معطوف به بازار مشخص می شود. نولیبرال ها استدلال می کنند که اگر بازار را کنترل نکنیم و به حال خود بگذاریم، این بازار برای توسعه اقتصادی، داور بسیار کارآتری خواهد بود. اینان بر ادغام در بازار جهانی از طریق گسترش صادرات تأکید می کنند و صادرات نیز تنها زمانی می تواند با قیمت های بازار جهانی رقابت کند که تولیدات از قید اهرم های کنترل قیمت ها مانند تعرفه های تجاری، رها شوند. (۸)

اکثر کشورهای شرق آسیا، این راهبرد را برگزیده اند.

د. دولت و توسعه

توسعه‌گرایی^۱ و دولت‌های توسعه‌گرا^۲ از جمله واژه‌ها و مفاهیم جدید ادبیات توسعه به شمار می‌آیند که عمدتاً از اواسط دهه ۱۹۸۰ و پس از آن مورد توجه نظری و عملی قرار گرفته‌اند.

توسعه‌گرایی بیانگر تمایل و گرایش شدید یک جامعه و یا نخبگان آن به تحول ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جهت نوسازی، پیشرفت، صنعتی شدن، تولید و رفاه است. دولت توسعه‌گرا بیانگر رابطه معنی‌دار دولت و توسعه، و دولتی است که با هدف تغییر بنیادین در اساس اقتصادی جامعه، توانایی کافی برای تضمین نرخ‌های بالای رشد اقتصادی و ارتقاء سطح زندگی مردم را دارد. مشروعیت این دولت از فرایند نظارت بر افزایش توانمندی‌های اقتصادی جامعه و افزایش رفاه جامعه، سرچشمه می‌گیرد. بر این اساس، دولت توسعه‌گرا الزاماً دارای مشروعیت دموکراتیک نیست، بنا بر این دولت‌های توسعه‌گرا ممکن است بر ایدئولوژی‌های گوناگونی استوار باشند، اما آنچه اهمیت اساسی دارد، این نکته است که یک دولت توسعه‌گرا همراه با فرآیند توسعه، به تدریج قدرت خود را به جامعه مدنی وامی‌گذارد و تا جایی که به فرایند توسعه و تکامل جامعه لطمه‌ای وارد نشود، از عرصه خصوصی جامعه عقب‌نشینی می‌کند. در این مرحله، جامعه مدنی آن اندازه تکامل یافته است که خود، حد بهینه‌ی دولت را مشخص سازد. (۹)

به هر ترتیب، امروزه توافق گسترده‌ای وجود دارد که در کشورهای توسعه نیافته، بدون برنامه‌ریزی اقتصادی، دستیابی به توسعه صنعتی و رشد سریع اقتصادی تحقق نخواهد یافت. مسئولیت برنامه‌ریزی هم بر عهده دولت می‌باشد و دولت‌ها در کشورهای جهان سوم برای تأمین اهداف رشد، توسعه و رفاه جامعه خود، از برنامه‌ریزی به عنوان وسیله استفاده می‌کنند. (۱۰)

در ادامه، ضمن بررسی رابطه دولت و توسعه، عمده‌ترین دیدگاه‌ها در مورد دولت‌های توسعه‌گرا، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

۱- تحول تاریخی نقش دولت در روند توسعه: یکی از مباحث عمده در حوزه گفت‌وگوها، نقش دولت در ایجاد تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. از قرن هفدهم میلادی تا پایان قرن بیستم، چهار

^۱- Developmentalism

^۲- Developmental States!

دیدگاه عمده در این خصوص ارائه شده است:

اول، نظریه پردازانی که بر وجود دولت کوچک و سرمایه‌داری بازار تأکید داشتند. این دیدگاه پس از ظهور تجدد اولیه، بحران مذهب و کلیسا، پیدایش ایدئولوژی فردگرایی و لیبرالیسم، بحران دولت‌های مطلقه و وقوع انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی، پیدایش فلسفه روشنگری و تأکید آن بر عقل، آزادی، آگاهی، پیشرفت و به طور کلی ظهور انسان در عصر جدید، ارائه شدند که شامل قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی می‌شد و برجسته‌ترین نظریه‌پرداز آن، جان لاک انگلیسی بود. (۱۱)

این دیدگاه عمدتاً نقشی برای تحول زایی دولت در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قائل نبود و این امر را به عهده نیروهای بازار و طبقات بورژوازی می‌گذاشت که در نتیجه فعالیت بازار و رشد منافع خصوصی، به طور خود به خود، منافع اجتماعی و توسعه جمعی حاصل می‌شد.

لازم به ذکر است که این دیدگاه همزمان با پیدایش علم اقتصاد مدرن در سال ۱۷۷۶ میلادی به واسطه انتشار کتاب «ثروت ملل» توسط آدام اسمیت، مطرح شد. از دیدگاه اسمیت، پی گیری نفع شخصی در شرایط رقابت، به افزایش تولید کل همراه با نوآوری های فنی، کاهش هزینه تولید، افزایش بازدهی، کاهش قیمت و افزایش رفاه عمومی منجر می‌شود. برای تأمین منفعت اجتماعی فقط می‌توان از نوع خاصی از دولت به عنوان دولت سازگار نام برد. این چنین دولتی باید دارای ویژگی های اساسی زیر باشد:

۱- حافظ و حراست کننده از پی گیری نفع شخصی و مالکیت خصوصی

۲- حافظ و حراست کننده از رقابت بین بنگاه های اقتصادی

۳- احتراز از هر گونه دخالت در امور اقتصادی

این چنین دولتی را در ادبیات اقتصادی، «دولت ژاندارم» می‌نامند و نظام اجتماعی- سیاسی حاکم بر آن را «نظام ناب سرمایه داری» خوانده اند. در این نظام، مالکیت خصوصی مقدس است و دولت حق هیچ گونه دخالت در امور اقتصادی را ندارد و باید فقط در اندیشه جلوگیری از انحصار و حفظ فضای رقابتی باشد. در این شرایط، روشن است که مالیات ها در حداقل ممکن است، دولت از نظر اندازه بسیار کوچک است، نشان و علامتی از نظام تأمین اجتماعی وجود ندارد، آموزش و بهداشت همچون سایر خدمات اجتماعی در حوزه امور خصوصی است و فقط آن کس که توان مالی و امکان استفاده از این

خدمات را دارد، می تواند از آن برخوردار شود، قانون کار و روابط کارگری به صورتی که مثلاً حداقلی از دستمزد را تعیین کند و یا ضوابطی را بر تعیین تعداد ساعات کار در روز تحمیل نماید، وجود ندارد، دزدی جرم بزرگی است حتی اگر برای به دست آوردن لقمه ای نان برای زنده ماندن باشد و ضمناً همه چیز آزاد است. (۱۲)

در هر حال، در نظام ناب سرمایه داری، با نظم «بگذار هر کار در نظم آزاد خود انجام شود»، مواجه هستیم. از این دیدگاه، سرمایه گذاران، موجوداتی اند که هر چند به دنبال نفع شخصی خود هستند، ولی در عمل باعث رشد تولید، ایجاد اشتغال، ایجاد تعادل های مختلف در جامعه و نهایتاً فراوانی کالا در عین نوآوری، تنوع و ارزانی می شوند. این همه بر اساس ساز و کار «دست نامرئی» صورت می گیرد و این دست نامرئی نیز چیزی جز کارکرد قانونی عرضه و تقاضا (تعیین قیمت کالا ها بر اساس برخورد عرضه و تقاضا در بازار، بدون دخالت دولت و حکومت)، ایجاد انگیزه ی حرکت اقتصادی بر اساس قیمت تعیین شده برای فعالان اقتصادی، هدایت امور اقتصادی بر اساس قیمت تعیین شده برای فعالان اقتصادی، هدایت امور اقتصادی بر اساس قیمت های نسبی و نوآوری فنی، نیست. (۱۳)

دوم، نظریه پردازی که بر نقش دولت در هدایت تحولات اقتصادی - اجتماعی تأکید می کند. از اوایل قرن نوزدهم میلادی به بعد، در شرایط متحول اقتصادی و اجتماعی، دیدگاهی تکوین یافت که بر نقش تعیین کننده دولت در زندگی اجتماعی، تأکید می کرد. چند تحول در این زمینه مؤثر بودند: بحران اولیه در اقتصاد سرمایه داری در دهه ۱۸۹۰، تحولات فن آورانه اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که به عنوان انقلاب صنعتی دوم شناخته شده اند.

به هر ترتیب طی دهه های متمادی از اوایل قرن نوزدهم تا شروع جنگ دوم جهانی، نظریه پردازی های مختلف برای یافتن پاسخ به مشکلات نظام ناب سرمایه داری ادامه یافت. در همین دوره مصیبت ها و بدبختی های اقتصادی، دوره های شدید رکود و تورم اقتصادی، آشوب و انقلاب های اجتماعی، جنگ بین الملل اول، رکود و بحران عظیم اقتصادی سال های ۳۲-۱۹۳۰ جامعه صنعتی، زندگی مردم این جوامع را به شدت تحت تاثیر خود گرفت. در همین زمان اقتصاددانی به نام فردریک لیست ادعان داشت که نظام ناب سرمایه داری که علی رغم همه مشکلات داخلی کشورهای مسلط، حداقل به انباشت سرمایه و فن آوری در این جوامع انجامید، باعث استثمار اقتصادی و عقب نگه داشته شدن

کشورهای صنعتی نشده، نیز می شود. از این رو، کشور های صنعتی نشده باید به دنبال راه حل های دیگری غیر از روش کشور های صنعتی باشند. (۱۴) به هر ترتیب، از اوائل قرن بیستم سیاستمداران تحت اجبار شرایط موجود، شروع به دخالت در اقتصاد می کنند. آنها در مراحل اولیه و به ویژه در انگلستان و آلمان به ایجاد نظام های تأمین اجتماعی به صورتی محدود پرداختند. از سوی دیگر، انقلاب کمونیستی شوروی نیز در همین زمان اتفاق افتاد و نوع خاصی از نظریه دولت یعنی دولت حداکثر را مطرح کرد. دولت کمونیستی، دولتی برنامه ریز و مداخله گر، و نماینده ی پرولتاریا بود که باید همه اقتصاد را به نمایندگی از طبقه کارگر، تحت کنترل بگیرد، برای همه مردم کار و غذا تأمین کند و مازاد تولید را به سرمایه گذاری تخصیص دهد. به این ترتیب، این بار دولت کمونیستی است که باید بهشت زمینی را ایجاد کند. دولت در روایت کمونیستی، دولت حداکثری مطلق است. این نوع از دولت، قریب هفتاد سال دوام آورد و نهایتاً به دلیل عدم کارایی اقتصادی نهادینه شده در این جوامع، محدودیت منابع باقی مانده برای سرمایه گذاری در زمینه های غیر نظامی، فشارهای ناشی از جهانی شدن اقتصاد، عدم توفیق در یافتن پاسخ های علمی در نظریه پردازی مربوط به ساختار دولت در این کشورها، باعث فرپاشی کامل این نظام سیاسی و به همراه آن، فروپاشی نظریه دولت برنامه ریز و فعال مایشاء اقتصادی شد. (۱۵)

اما در کنار این دولت کمونیستی حداکثری مطلق، یک دولت حداکثری نسبی نیز از سوی جان مینارد کینز مطرح شد. این نظریه مبتنی بر انجام پاره ای از اصلاحات در نظام ناب سرمایه داری بود. در این نظام، پیگیری نفع شخصی و مقدس بودن مالکیت خصوصی پا برجا ماند. آنچه مورد اصلاح قرار گرفت، از یکسو معطوف به نقش و وظیفه دولت بود و از سوی دیگر مربوط به حقوق می شد که با عنوان حقوق بشر، تبیین، و برخورداری از آنها بدون تکیه بر فعالیت و دستاوردهای فردی آحاد جامعه به عنوان حقوق قانونی مردم، شناخته شد و پایه گذاری نظام جامع تأمین اجتماعی را بر عهده گرفت. اوج این روند در دوره پس از جنگ جهانی اول و همچنان که اشاره شد، تحت تأثیر نظرات جان مینارد کینز بود که بر عدالت و برابری اجتماعی، سیاست های رفاهی، مداخله و برنامه ریزی اقتصادی، دولت بروکراتیک و سرمایه داری سازمان یافته تأکید می شد. (۱۶)

در نظریه دولت رفاه، دولت ها می توانند و باید با تدوین و اعمال سیاست های مالی یا پولی و یا

مجموعه ای از هر دو این سیاست ها، حجم تقاضای کل جامعه را به نحوی مدیریت نماید که در هر زمان، این حجم از تقاضا در نقطه ای قرار گیرد که نزدیک ترین نقطه تعادل به نقطه تعادل اشتغال کامل برای جامعه به دست آید. در این راستا است که دولت ها جدای از فعالیت های اعمال حاکمیت، مجاز گردیده اند که با دست زدن به سیاست هایی مانند کاهش یا افزایش مقدار مالیات، انتشار یا بازخرید اوراق قرضه دولتی، و کم یا زیاد کردن کسر بودجه، بر حجم تقاضای کل اثر گذارند و آن را در جهت لازم برای رسیدن به تعداد مطلوب، حرکت دهند. (۱۷)

نوآوری نظری کینز باعث گردید که در نظام ناب سرمایه داری تغییراتی ایجاد شود و نقش و وظایف تازه ای در این نظام بر عهده ی دولت قرار گیرد. این نقش ها عبارت بودند از: جمع آوری مستمر و نظام مند آمار و اطلاعات تفصیلی اقتصادی، تعبیه الگوهای تفصیلی متکی بر مطالعات وسیع نظری در زمینه ی سیاستگذاری اقتصادی به ویژه در حوزه های بودجه و سیاست های پولی، و تدوین و اجرای سیاست های اقتصادی متکی بر قوانین علم اقتصاد برای مدیریت تقاضای کل این تحولات، که نظام ناب سرمایه داری را به نظام سرمایه داری هدایت شده، تبدیل کرد و این نظام به طور مشخص و منسجم از سال های پس از جنگ جهانی دوم، در تمامی کشورهای توسعه یافته ی جهان به کار گرفته شد. (۱۸)

این دیدگاه تا دهه ۱۹۷۰ میلادی کم و بیش بر کل جهان حاکم بود. به هر ترتیب در این مرحله، مداخله دولت دارای طیف متنوعی است و از دخالت نسبی در دولت های رفاه غربی تا دخالت تمام و کمال در دولت های کمونیستی بلوک شرق را شامل می شود.

سوم، از اواسط دهه ۱۹۷۰ موجی از بحران های اقتصادی و اجتماعی به وجود آمد که در نهایت در دهه ۱۹۸۰ موجب تضعیف ساخت دولت رفاهی در اغلب کشورهای جهان شد. بر این اساس، بار دیگر اندیشه های لیبرالیسم کلاسیک مبنی بر لزوم توجه به آزادی های فردی و محدودیت قدرت دولت، مورد توجه قرار گرفت. در این دیدگاه، استدلال اصلی این است که مداخله دولت اولاً موجب محدودیت عمل، آزادی و ابتکار فردی و ثانیاً به بار آمدن هزینه ها و نارسایی های بسیار زیاد است. از این رو، در این دوره شاهد ظهور لیبرالیسم نو، خصوصی سازی، بین المللی شدن فزاینده بازار سرمایه داری، پیدایش نظریات دولت حداقل و کاهش در مداخلات اقتصادی دولت ها هستیم. (۱۹)

چهارم، برخی متفکرین از اواسط دهه ۱۹۸۰ و به ویژه از دهه ۱۹۹۰ میلادی این سوال را مطرح

کردند که در دوره ی گذار و اساساً در شرایط کشور های در حال توسعه، چگونه دولتی با چه ویژگی هایی باید رهبری جامعه و توسعه را به عهده داشته باشد؟ به عبارت دیگر، آیا باید از ساختار، نقش و وظایف دولت در کشورهای توسعه یافته تقلید کرد؟

عمده ی نظریه پردازان معتقدند شرایط اساسی محیطی کشورهای در حال توسعه در زمان فرآیند گذار توسعه، از نظر ماهیت با شرایط دوره ی گذار توسعه ای کشورهای صنعتی متفاوت است. این تفاوت ها به ویژه در چند حوزه قابل ذکر هستند:

۱- دوره گذار کشورهای اروپایی زمانی شروع شد که اقتصاد های مسلطی در برابر آنان نبود. این کشورها، یا خود، اقتصاد مسلط زمان بودند و یا با رقابت های سنگین کشورهای دیگری که از نظر علمی - فنی به مراتب پیشرفته تر از آنان باشند، رو به رو نبودند.

۲- اکثر مردمی که به عنوان کارگر در واحدهای تولیدی سرمایه داران دوره گذار اروپا در مناطق شهری و آزاد شده از تسلط فئودالیسم به کار مشغول می شدند، دچار فقر مادی شدید بودند. علاوه بر این، در این دوره دولت های رفاه و متولی تأمین اجتماعی نیز هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بودند که به دفاع از حداقل زندگی برای کارگران بپردازند. در مقابل، امروز دیگر نمی توان مردم را مجبور کرد که برای سال های متمادی به زندگی فقیرانه تن دهند تا دست نامرئی بازار به تدریج اعقاب آنان را به نوایی برساند.

۳- عقب ماندگی شدید اقتصادی در کشورهای در حال گذار و تشدید روزافزون مشکلات این جوامع باعث شد دولت و مردم در این جوامع به دنبال کوتاه کردن قابل توجه زمان گذار تاریخی، از جامعه سنتی به جامعه مدرن باشند. بنا بر این عامل زمان و محدودیت آن، به صورت یکی از عوامل تعیین کننده ی رفتار اقتصادی در جوامع در حال گذار می باشد.

۴- پیشرفت های فنی و تمرکز سرمایه و دانش فنی طی دو یا سه قرن اخیر موجب شد که به ویژه در کشورهای در حال گذار امروز نتوان به ایجاد بازار رقابت کامل و یا وضعیت هایی نزدیک به آن، به ویژه در حوزه های اصلی فعالیت اقتصادی امید زیادی داشت. (۲۰)

با توجه به این ملاحظات، نقش دولت در کشورهای کمتر توسعه یافته، نقشی به مراتب فراگیر تر از نقش دولت در کشورهای صنعتی و توسعه یافته است. بر این اساس، در دهه ۱۹۹۰ و پس از آن،

دیدگاه‌هایی در خصوص لزوم هماهنگی دولت و بازار مطرح شد. در این رویکرد، دولت به عنوان سکندار کشتی توسعه تصور شده و می‌بایست کوتاه‌ترین و سریع‌ترین مسیر را با مجموعه اطلاعاتی که به دست می‌آورد، تعیین کند. موتور محرکه‌ای که کشتی را در مسیر فوق به راه می‌اندازد، کارآفرینان بخش خصوصی هستند و این دو در صورت مشارکت ساختارهای جامعه مدنی، قادر به ایجاد توسعه پایدار هستند. به این ترتیب، مبانی نظریه دولت توسعه‌گرا پی ریزی شد که طیفی از نظریه‌پردازان به بررسی ویژگی‌های اصلی آن، خصوصاً با توجه به تجربه‌های موفق دهه‌های اخیر (عمدتاً در شرق آسیا) پرداختند. عمده‌ترین نظریه‌پردازان دولت توسعه‌گرا کسانی همچون پیتر ایوانز^۱، آدریان لفت ویچ^۲، ریچارد اسکالر^۳، کیت گریفین^۴ و تری مک کنلی^۵ هستند که سهم دو نفر اول بسیار قابل ملاحظه است. (۲۱)

به طور کلی از بررسی دیدگاه‌های ایوانز و لفت ویچ چنین برمی‌آید که دولت کارآمد نقش تعیین کننده‌ای در روند توسعه ملی دارد. اگر چه توسعه اقتصادی دولت محور در دهه ۱۹۹۰ با شکست مواجه شده است، اما توسعه اقتصادی بدون دخالت دولت نیز موفق نخواهد بود. در شرایط کنونی و با توجه به نظریه‌ها و تجربیات متأخر، دقیق‌ترین عنوان برای دولت توسعه‌گرا، عنوان «دولت دموکراتیک توسعه‌گرا» است یعنی دولتی که از یکسو مبتنی بر آراء مردم و مشارکت سیاسی و اجتماعی، و از سوی دیگر دارای برنامه‌هایی برای توسعه ملی می‌باشد. بنابراین امروزه توسعه کشورهای جهان سوم در سایه اقدامات اصلاحی دولت امکانپذیر است. این به معنای دخالت تام و تمام دولت در عرصه اقتصادی نیست بلکه بیانگر نقش هدایت‌گر و فرصت‌ساز دولت برای فعالیت بازار و بخش خصوصی است. از این دیدگاه بین دولت و بازار، هماهنگی و تعامل وجود دارد. دولت به تضمین مالکیت، امنیت و رقابت اقتصادی مبادرت می‌نماید، در عین حال سرمایه‌گذاری در بخش‌های تحقیق و توسعه، آموزش، بهداشت، امور

^۱ - Peter Evans

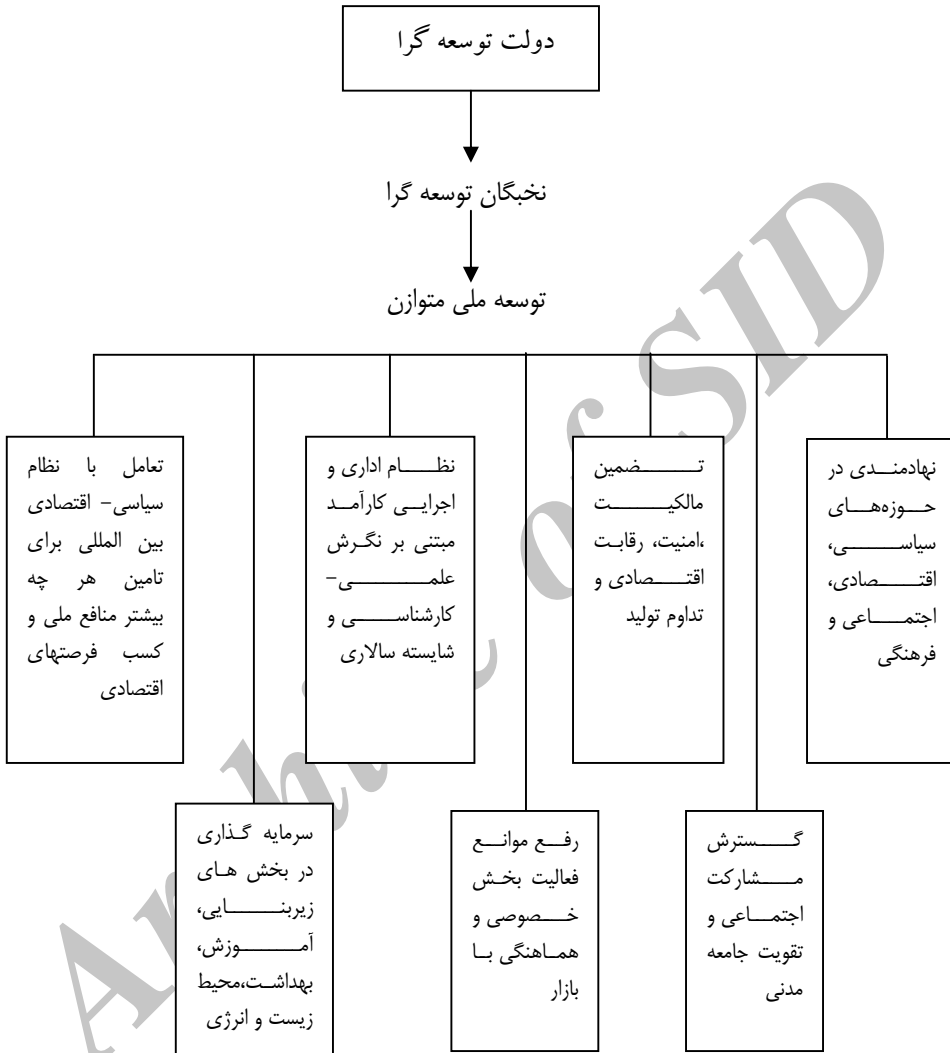
^۲ - Aderian Leftwich

^۳ - Richard Sklar

^۴ - Kith Griffin

^۵ - Terry Makenli

زیربنایی، انرژی و ساختارهای شهری را به عهده دارد و بخش خصوصی بعنوان کارآفرین و موتور حرکت توسعه عمل می‌کند. بنا بر این، مشارکت مدنی نقش اساسی در توسعه دارد. به هر ترتیب، هماهنگی دولت و بازار مستلزم وجود دموکراسی و فعالیت‌ها و گروه‌بندی‌های دموکراتیک در سطح جامعه است و این نیز خود در گرو پذیرش تنوع و تکثر فرهنگی و اجتماعی می‌باشد. دولت‌های توسعه‌گرا از نظر سازمان درونی، مبتنی بر نظام اداری کارآمد، شایسته‌سالاری و پادشاهی شغلی درازمدت برای ایجاد مسئولیت و حس همبستگی سازمانی هستند. حکومت دموکراتیک بیش از هر حکومتی، زمینه شایسته‌سالاری و ثبات داخلی را در خود دارد. دولت توسعه‌گرا از یکسو با گروه‌های اجتماعی و از سوی دیگر با فضای بین‌المللی در تعامل است. در عین حال، دولت توسعه‌گرا از یکسو از گروه‌های اجتماعی مستقل است زیرا منافع ملی را دنبال می‌کند و از سوی دیگر متکی بر نیازها و خواست‌های گروه‌های اجتماعی در نیل به توسعه است. در دولت‌های توسعه‌گرا؛ تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر اساس اوضاع جهانی تعریف می‌شود تا بدین وسیله روند پیشرفت تداوم یابد و جامعه دچار عقب‌ماندگی نشود. داشتن جایگاه در نظام اقتصاد بین‌الملل یعنی امکان کسب سود بیشتر، انباشت سریع تر و دستیابی به رفاه اجتماعی فراگیر است. کشورهایی که پویاترین جایگاه را در اختیار دارند، توسعه یافته‌اند. دولت‌های توسعه‌گرا سیاست‌های داخلی و روابط خارجی خود را جهت کسب قدرت، استقلال، توانمندی و ظرفیت اقتصادی تنظیم می‌کنند. این دولت‌ها عموماً توسط نخبگان توسعه‌گرا که مصمم‌اند روند توسعه را پیش ببرند، اداره می‌شوند.



۲. دولت و توسعه در کره جنوبی

کره از جمله کشورهای جنوب شرقی آسیا و دارای پیشینه ی تاریخی طولانی ای است. تا پیش از قرن بیستم، زندگی اقتصادی- اجتماعی این سرزمین همچون بسیاری از کشورهای آسیایی؛ کاملاً

سنتی، و گذران روزگار مردم با اتکاء بر اقتصاد کشاورزی بود. این شرایط تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه داشت.

سرزمین کره طی پانصد سال گذشته تا پایان جنگ جهانی دوم، همواره تحت استعمار از سوی بیگانگان به خصوص ژاپن، بوده است. با پایان یافتن جنگ جهانی و نیز خاتمه ی سلطه ی ژاپن بر این کشور، تاریخ کره وارد مرحله ی نوینی شد. اولین حادثه ی قابل ملاحظه در این راستا، تقسیم کره به دو بخش جنوبی و شمالی بود که هر یک از این دو کشور به مقتضای شرایط سیاسی حاکم بر آن دوره، راهی جدا در پیش گرفتند. دومین حادثه ی قابل توجه که از دهه ی ۱۹۶۰ شروع شده و هم اکنون نیز ادامه دارد، توسعه اقتصادی چشمگیر کره جنوبی می باشد. این کشور از اوایل دهه ی ۱۹۶۰ با اجرای برنامه های متعدد توسعه، توانست به رشد اقتصادی قابل ملاحظه ای دست یابد و طی چندین دهه، از وضعیت کشوری با اقتصاد مبتنی بر کشاورزی به کشوری با اقتصاد صنعتی، گذار نماید. کره جنوبی امروزه در کنار ژاپن و چین، سومین اقتصاد مهم آسیا به شمار می آید.

دولت کره در فرآیند مدیریت اقتصادی این کشور نقش قابل ملاحظه ای ایفاء، و برای همه ی بخش های مهم اقتصادی، رهنمودهای دقیقی تهیه و ارائه می کند. تاکنون چندین برنامه ی توسعه اقتصادی در این کشور به اجرا در آمده، که تحولات شگرف اقتصادی آن مرهون اجرای موفقیت آمیز این برنامه ها است.

در ادامه، ابتدا ویژگی های عمومی کشور کره جنوبی، سپس تحولات سیاسی و در نهایت برنامه های اقتصادی آن مورد بررسی قرار می گیرد و به طور عمده به نقش دولت در فرایند توسعه پرداخته خواهد شد.

الف. ویژگی های عمومی

شبه جزیره کره با وسعتی برابر با $۲۲۱/۶۰۷$ کیلومتر مربع، به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شده است. کره جنوبی با $۹۹/۲۳۷$ کیلومتر مربع، مساحتی در حدود ۴۵ درصد از کل سرزمین کره را شامل می شود. مساحت کره جنوبی تقریباً یک هفدهم ایران است و تنها ۲۲ درصد اراضی آن قابل کشت و زرع می باشد.

شبه جزیره کره از دورترین نقطه شمال تا کرانه های جنوبی آن تقریباً ۱۰۰۰ کیلو متر و عرض

وسیع ترین نقطه آن، ۲۱۶ کیلو متر می باشد. از سال ۱۹۵۳ مدار ۳۸ درجه عرض شمالی به عنوان مرز کره جنوبی و شمالی تعیین شده است.

شبه جزیره کره به طور کلی سرزمینی کوهستانی و پوشیده از جنگل (بیش از ۷۰ درصد)، و تنها ۲۲ درصد خاک آن قابل کشت و زرع می باشد و مزارع آن عمدتاً در نواحی غربی شبه جزیره قرار گرفته اند و بر خلاف جزایر دیگر شرق آسیا و اقیانوس آرام، در خط کمربند زلزله خیز واقع نشده است. سواحل، جزایر، کوهستان ها، جنگل ها، موزه ها، و قصرهای زیبای کره جنوبی جاذبه های بسیاری را در زمینه گردشگری در این کشور به وجود آورده اند که سالانه در فصل تابستان تعداد زیادی گردشگر از آنها دیدن می کنند.

آب و هوای کره جنوبی گرم و مرطوب و پر باران، و دارای چهار فصل متمایز است. زمستان سرد، خشک، طولانی و برفی، سرتاسر منطقه جنوبی را در بر می گیرد. تابستان؛ گرم، مرطوب و بارانی است و بیشترین بارش (۷۰ درصد) در فصل تابستان صورت می گیرد. در بهار و پاییز هوا مطبوع و غالباً آفتابی است. (۲۲) میزان بارندگی از ۵۰۰ میلیمتر در شمال شرقی تا ۱۴۰۰ میلیمتر در سواحل شرقی متغیر می باشد. (۲۳) عمده ترین محصولات کشاورزی کره عبارتند از: برنج، گندم، سویا، سیب زمینی، ذرت و سایر دانه های خوراکی. برنج ماده غذایی عمده ی مردم کره است و نقش حیاتی در زندگی اجتماعی و اقتصادی این کشور ایفاء می کند. (۲۴)

از آنجا که ماهی یکی دیگر از غذاهای مهم مردم کره را تشکیل می دهد، ماهیگیری جایگاه خاصی در اقتصاد این کشور دارد و به یکی از بزرگ ترین کشورهای ماهیگیر جهان تبدیل شده است. (۲۵) کره جنوبی از لحاظ منابع معدنی بسیار فقیر است. منابع معدنی موجود در کره عبارتند از: سنگ سیمان، تنگستن، کاتولن، سرب، روی. به جز بخش سیمان که تولید آن به مقدار قابل ملاحظه ای به خارج صادر می شود، هیچ یک از مواد معدنی موجود کفایت تولیدات و نیاز صنعتی کشور را نمی دهد و وابستگی شدیدی در این مورد به خارج وجود دارد، هم چنین ذغال سنگ و سنگ آهن این کشور تماماً از خارج وارد می شود. (۲۶)

کره جنوبی به علت عدم دسترسی به منابع نفتی داخلی و وابستگی کامل به منابع انرژی خارجی، مجبور به تهیه نفت مورد نیاز خود از دیگر کشورها است. از سوی دیگر با توجه به رشد چشمگیر

صنعتی، این کشور نیاز شدیدی به صدور کالا و خدمات صنعتی به خارج جهت ایجاد تعادل بین صادرات و واردات، و تأمین رشد اقتصادی و صنعتی خود دارد. این دو وجه نیاز اقتصادی، نقش مهمی در شکل گیری سیاست خارجی کره جنوبی ایفا می کند. (۲۷)

شبه جزیره کره از نظر موقعیت جغرافیایی، به دلیل همجواری با چین و ژاپن، از اهمیت راهبردی برخوردار است. این کشور از سال ها پیش در سیاست خارجی چین بعنوان راهی به سوی تسخیر آسیا تلقی می شده است. همچنین ژاپن همواره کره را بعنوان خنجری که نوک آن به طرف ژاپن نشانه گرفته شده، تصور می کرده است. از نظر آمریکا، حضور در منطقه شرق دور، با توجه به حضور روسیه و چین و کره شمالی از یک طرف و ژاپن از طرف دیگر و به دلیل لزوم ایجاد توازن قوا، حائز اهمیت زیادی می باشد. موقعیت کره جنوبی و وضعیت این کشور در منطقه، آن را به صورت پایگاهی برای آمریکا و غرب درآورده است، طوری که غرب حتی برای اعمال نفوذ در کشورهای نظیر ژاپن هم از طریق کره جنوبی عمل می کند. از طرف دیگر کره جنوبی به دلیل این موقعیت راهبردی، خود را بر کشورهای جنوب شرقی آسیا از جمله استرالیا و نیوزلند و مهمتر از همه بر کره شمالی، مسلط می داند.^{۲۸}

کره جنوبی در عرصه ی جهانی دارای برخی امتیازات و موقعیت ها است که برخی از آنها عبارتند از : اولین کشور جهان از نظر ساعات کار کارگران (به طور متوسط ۲۴۴۷ ساعت در سال)، نیروی کار ماهر، مصرف سرانه فولاد در سال (یک تن)، صنعت ساخت کشتی، سرعت استفاده از اینترنت؛ سومین کشور جهان از نظر تحقیق و توسعه، آزادسازی بازار و عدم فساد اداری، استفاده از اینترنت در مدارس؛ چهارمین کشور جهان از نظر ساخت ماشین آلات صنعتی، پائین بودن آمار بیکاری، ذخائر ارزی؛ پنجمین کشور جهان از نظر گرانی رستوران ها، صنایع الکترونیک، تولید فولاد خام؛ ششمین کشور جهان از نظر گرانی مواد غذایی خام؛ هفتمین کشور جهان از نظر استفاده از اینترنت در منازل؛ هشتمین کشور جهان از نظر رعایت حقوق کارگران، صنعت نساجی؛ نهمین کشور جهان از نظر صنایع خودرو سازی؛ دهمین کشور جهان از نظر مصرف انرژی، صنایع شیمیایی؛ یازدهمین کشور جهان از نظر هزینه مسافرت، تولید ناخالص داخلی؛ دوازدهمین کشور جهان از نظر تولید برنج، میزان صادرات، تعداد استفاده کنندگان از اینترنت، تولید سالانه ۳/۴۷ میلیون دستگاه خودرو در سال ۲۰۰۴؛ سیزدهمین کشور صنعتی جهان، میزان واردات؛ چهاردهمین کشور کران از نظر هزینه هتل؛ پانزدهمین کشور کران جهان از نظر هزینه

سه وعده غذایی روزانه؛ بیست و دومین کشور جهان از نظر هزینه زندگی؛ بیست و پنجمین کشور جهان از نظر قابلیت رقابت صنعتی؛ بیست و هشتمین کشور جهان از نظر گرانی هزینه اجاره مسکن؛ سی امین کشور جهان از نظر درآمد سرانه ناخالص ملی، استفاده از تلفن همراه؛ سی و پنجمین کشور در جهان از نظر درآمد کارگران؛ سی و هفتمین کشور جهان از نظر صادرات سرانه؛ سی و نهمین کشور جهان از نظر شرایط کار؛ چهل و چهارمین کشور جهان از نظر درآمد ماهیانه؛ چهل و هفتمین کشور جهان از نظر تحقیقات دانشگاهی در زمینه امور مالی؛ چهل و نهمین کشور جهان از نظر شاخص های مربوط به خوش حالی و امید به زندگی؛ به طور کلی کره جنوبی یازدهمین کشور صنعتی جهان محسوب می شود و ۲/۶ درصد از سهم بازار صادراتی جهان را در اختیار دارد. (۲۹)

ب. تحولات سیاسی

سرزمین کره قریب پنج هزار سال سابقه تاریخی دارد و کشور همواره مورد توجه، تهاجم و تسخیر اقوام، همسایگان و کشورهای مختلف بوده است: از اقوام تاتار و مغول تا همسایگانی همچون ژاپن و چین، و نیز کشورهای دورتر همچون روسیه، فرانسه و آمریکا را می توان نام برد. (۳۰)

در سال ۱۹۰۵م، ژاپنی ها به خاک کره تجاوز کردند و در سال ۱۹۱۰ رسماً کره را به خاک خود ملحق نمودند. تمام سیاستمداران و کسانی که در مشاغل حساس قرار داشتند، توسط ژاپنی ها کشته و یا زندانی شدند. آنها مردم کره را مجبور کردند که اسامی ژاپنی برای فرزندان خود انتخاب کنند و حتی در صدد تغییر زبان این ملت بودند که با مقاومت آشکار مردم روبرو شد. در خلال جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۴۳، طی کنفرانس قاهره که با شرکت نمایندگان آمریکا، انگلستان و چین برگزار گردید، استقلال کره به رسمیت شناخته شد. در اوت ۱۹۴۵، شوروی به ژاپن اعلان جنگ داد و وارد خاک کره شد. در سپتامبر همان سال نیروهای آمریکایی از جنوب وارد خاک کره شدند. در اوت ۱۹۴۵، بین آمریکا و شوروی توافق شد که کره را به دو منطقه نفوذ در مدار ۳۸ درجه تقسیم کنند، نیروهای ژاپنی در طرفین این مدار به قوای شوروی و آمریکا تسلیم شدند. به این ترتیب، سلطه ژاپن بر کره، ۳۶ سال طول کشید و پس از پایان جنگ دوم جهانی و شکست ژاپن، کره استقلال یافت. (۳۱)

جمهوری کره جنوبی در ۱۵ اوت سال ۱۹۴۸ رسماً موجودیت پیدا کرد و متعاقباً مجمع عمومی

سازمان ملل متحد در ۱۱ دسامبر همان سال، جمهوری کره را به عنوان تنها دولت قانونی شبه جزیره ی کره به رسمیت شناخت. متقابلاً کمونیست ها در قسمت شمال شبه جزیره، با تأسیس جمهوری دموکراتیک خلق کره در ۹ سپتامبر سال ۱۹۴۸، دولت مستقل خود را تشکیل دادند. (۳۲)

به دنبال تأسیس جمهوری کره جنوبی، سینگمان ری به عنوان نخستین رئیس جمهور، انتخاب شد و مورد حمایت نظامی، اقتصادی، و سیاسی دولت امریکا قرار گرفت. او ۱۴ سال بر کره جنوبی حکومت کرد. مشاوران امریکایی، وی را در اصلاحات ارضی همراهی کردند. در ژوئن ۱۹۵۰ نیروهای کره شمالی به کره جنوبی حمله کردند و شورای امنیت سازمان ملل متحد را به واکنش علیه خود و دعوت از کشورهای آزاد جهان برای مقابله با یورش کمونیست ها وادار نمودند و پس از جنگ خونینی که بین نیروهای سازمان ملل متحد به رهبری امریکا در یکسو، و نیروهای کره شمالی، کمونیست ها و جمهوری خلق چین از سوی دیگر در گرفت، میلیون ها نفر کشته، و خسارات و ویرانی های فراوان به بار آمد که نهایتاً با صلح ژوئیه ۱۹۵۳ پایان یافت و دو کشور کره شمالی و جنوبی به پشت مرزهای خود بازگشتند. (۳۳)

در انتخابات سال ۱۹۶۰، سینگمان ری که دوره بحران اقتصادی و اجتماعی دشواری را پشت سر گذارده بود، مجدداً به ریاست جمهوری برگزیده شد. انتخاب وی با واکنش و تظاهرات دانشجویان و مردم روبرو گردید که ناچار به استعفا و کناره گیری از مقام ریاست جمهوری شد.

در سال ۱۹۶۱، ژنرال پارک چونگ هی با حمایت ارتش، زمام امور کشور را به دست گرفت و به شیوه ای به ظاهر دموکراتیک به مدت ۱۸ سال بر کره جنوبی حکومت کرد. وی در آغاز حکومت خود، سازگاری و توافق با مخالفان را پیشه کرد و علیه کمونیست ها و بحران های اقتصادی به سختی ایستادگی نمود. طی حکومت ۱۸ ساله پارک چونگ هی، شورش ها و قیام هایی در کشور به وجود آمد که همگی سرکوب گردید و حتی طرح ترور چونگ هی در سال ۱۹۷۵ با ناکامی مواجه شد. پارک چونگ هی در اکتبر ۱۹۷۹ به وسیله رئیس سازمان امنیت کره جنوبی به قتل رسید و قبل از پایان این سال، ژنرال چون دو هوآن رئیس سازمان اطلاعات ارتش، زمام امور را به دست گرفت و کلیه ژنرال های مخالف را بازداشت کرد و در مه ۱۹۸۰ بار دیگر حکومت نظامی برقرار شد و رهبران سیاسی بازداشت گردیدند. تظاهرات و شورش مردم شهر کوانگجو در اعتراض به دستگیری کیم دائه جونگ به

سختی سرکوب گردید و شمار زیادی کشته و بازداشت شدند. در ماه اوت همان سال، چون دو هوآن رسماً به ریاست جمهوری رسید. در اکتبر ۱۹۸۳ چند تن از وزیران هیئت دولت کره جنوبی هنگام دیدار از برمه بر اثر انفجار بمب کشته شدند و چون دو هوآن که دیر تر از موعد مقرر در محل حاضر شده بود، جان سالم به در برد.

در سال ۱۹۸۷ صدها هزار کارگر کره ای دست به اعتصاب زدند و کارخانه ها را اشغال کردند و برقراری نظام دموکراتیک و آزادی عقاید را خواستار شدند. در ژوئیه ۱۹۸۷ چون دو هو آن ناگزیر، عقب نشینی کرد و روتائه وو به ریاست جمهوری رسید. اما تظاهرکنندگان به اعتصابات و شورش خود ادامه دادند و خواستار محاکمه و مجازات چون دوهوآن در ماجرای قتل عام مردم شهر کوانگجو شدند. سرانجام به علت در پیش بودن مسابقات بین المللی المپیک سال ۱۹۸۸ که قرار بود در کره جنوبی برگزار شود، مقامات کره جنوبی تصمیم به برگزاری انتخابات نسبتاً آزاد در دسامبر ۱۹۸۷ گرفتند که دو حزب عمده ی مخالف دولت یعنی حزب وحدت دموکراتیک به رهبری کیم یونگ سام و حزب صلح و دموکراسی به رهبری کیم دائه جونگ به پیروزی رسیدند. در ژانویه ۱۹۹۰ محافظه کارترین احزاب مخالف با حزب حاکم عدالت دموکراتیک، تشکیل حزب جدیدی را با عنوان حزب لیبرال دموکرات، اعلام نمودند و حزب صلح و دموکراسی به عنوان تنها حزب مخالف در مجلس ملی باقی ماند. کره در خلال دهه ۱۹۹۰، به یک دموکراسی کارآمد و چند حزبی تبدیل شد. نظامی که در برابر بحران مالی سال های ۸-۱۹۹۷ دوام آورد و ارتش تلاش نکرد دوباره کنترل امور را در دست گیرد. در انتخابات سال ۱۹۹۷، برای نخستین بار قدرت از یک حزب به حزبی دیگر به شیوه ای مسالمت آمیز انتقال یافت. در این زمان، کیم دائه جونگ، یکی از مخالفان دیرینه حکومت نظامیان، به ریاست جمهوری رسید. روند رو به افزایش رفاه در کره جنوبی، برقراری دموکراسی را نیز اجتناب ناپذیر کرده بود. توسعه اقتصادی کشور در دهه ۱۹۸۰، به گونه ای پیش رفت که در سال ۱۹۸۸، تولید ناخالص داخلی سرانه از رقم سه هزار دلار گذشت، یعنی آستانه ای که هانتینگتون معتقد بود کودتاهای نظامی به ندرت می توانند از آن فراتر بروند. حتی در سال ۱۹۸۰، اکثریت عمده جمعیت کره احساس می کردند جزو طبقه متوسط هستند. اصلاحات سیاسی در کره را تا اندازه ای می توان به فشارهایی نسبت داد که از ناحیه جنبش های کارگری و دانشجویی و با حمایت کارگران یقه سفید وارد شد. همچنین فشار ایالات متحده و افزایش

آمادگی رهبران نظامی بعدی برای سازش نیز در پیشبرد این روند اصلاحی سهیم بود. (۳۴)

در انتخابات مارس ۱۹۹۲ مجلس؛ حزب لیبرال دموکرات، حزب دموکرات و حزب اتحاد ملی به ترتیب حائز اکثریت گردیدند و همچنانکه اشاره شد، در ۱۹۹۳ کیم یونگ سام که حزیش از اکثریت کافی در مجلس برخوردار بود، به ریاست جمهوری رسید. در سال ۱۹۹۵ دو تن از رؤسای جمهور پیشین، چون دوهوان و روتائه وو بازداشت شدند و برای رسیدگی به جنایات شان تسلیم دادگاه گردیدند. در دسامبر ۱۹۹۷ کیم دائه جونگ رهبر حزب دموکرات که بعداً به حزب دموکراتیک هزاره تغییر نام داد، حائز اکثریت انتخابات شد و به ریاست جمهوری منصوب گردید. وی پس از روی کار آمدن، فرمان آزادی چون دو هوان و زندانیان سیاسی را صادر کرد و در ماه مارس ۱۹۹۸ کیم جونگ پیل را به نخست وزیری برگزید.

در ماه ژانویه سال ۲۰۰۰، پارک دائه جون، از حزب اتحاد لیبرال دموکرات به نخست وزیری رسید و کمی بعد در ماه مه جای خود را به لی هان دونگ داد. در اواخر همین سال، کیم دائه جونگ به خاطر فعالیت هایش برای برقراری صلح در شبه جزیره ی کره موفق به دریافت جایزه صلح نوبل شد. با به قدرت رسیدن جمهوری خواهان در آمریکا، دولت بوش اعلام کرد که سیاست های آمریکا در مورد کره شمالی تغییر خواهد کرد و این برخلاف تمام تلاش هایی بود که تا کنون از سوی دو کره برای رسیدن به تفاهم به انجام رسیده بود. بحران اقتصادی که از دسامبر ۱۹۹۷ دامن گیر این کشور شده بود، در سال ۲۰۰۱ عملاً مهار شد و این کشور وارد دور تازه ای از گشایش اقتصادی گردید. در انتخابات ریاست جمهوری دسامبر ۲۰۰۲، روه موگ هیون از حزب دموکراتیک هزاره توانست با کسب ۴۸/۹ درصد آراء به پیروزی برسد. (۳۵)

به طور کلی، از سال ۱۹۴۸م، در پی تشکیل حکومت مستقل در کره جنوبی، این کشور چندین دوره چالش و تکامل سیاسی را پشت سر گذاشته است که به طور خلاصه مورد اشاره قرار می گیرد:

- ۱- جمهوری اول، ۱۹۶۰-۱۹۴۸، تحت حکومت رییس جمهور سینگمان ری با تمایل شدید به اقتدارگرایی
- ۲- جمهوری دوم: ۱۹۶۱-۱۹۶۰، دوره دمکراتیک تحت حکومت چانگ میون که با کودتای نظامی کنار گذاشته شد

- ۳- جمهوری سوم: ۱۹۷۲-۱۹۶۱، دوره اقتدار گرایی تحت حکومت پارک چون هی
 - ۴- جمهوری چهارم: ۱۹۷۹-۱۹۷۳، دوره بسیار اقتدارگرا که با ترور رییس جمهور پارک پایان یافت
 - ۵- جمهوری پنجم: ۱۹۸۷-۱۹۸۰، دوره اقتدار گرایی حکومت رییس جمهور چون دو هوآن
 - ۶- جمهوری ششم: ۱۹۹۲-۱۹۸۸، دوره حرکت به سوی دموکراتیک شدن با حکومت روه تائه وو
 - ۷- جمهوری هفتم: ۱۹۹۷-۱۹۹۲، دوره اصلاحات حکومت کیم یانگ سام
 - ۸- جمهوری هشتم: ۲۰۰۰-۱۹۹۷م، به رهبری کیم دائه جونگ
 - ۹- جمهوری نهم: ۲۰۰۲-۲۰۰۰، به رهبری پارک دائه جون
 - ۱۰- جمهوری دهم: ۲۰۰۲ به بعد به رهبری روه موک هیون.
- در تمام دوره بعد از استقلال کره، تمایل زیادی برای برقراری دموکراسی در این کشور وجود داشت. با این حال، در طی پنج جمهوری نخست، به جز یک دوره نه ماهه در خلال سال های ۱۹۶۱-۱۹۶۰م، کره جنوبی از یک سیاست دموکراتیک بهره نبرد. آنهایی که در قدرت بودند برای حفظ حکومت خود به ابزارهای غیر دموکراتیک، راه انداختن انتخابات دروغین، تعدی به مخالفان، تغییر قانون اساسی به وسیله عوامل نامشروع و محدود کردن آزادی های سیاسی، توسل می جستند. (۳۶)

ج- برنامه های اقتصادی

۱- اوضاع اقتصادی در دوره پیش از استقلال: پیش از ورود به بحث توسعه ی اقتصادی در کره ی جنوبی که عمدتاً از دهه ی ۱۹۶۰ آغاز شد، اشاره ای کوتاه به وضعیت اقتصادی کره در دوره ی پیش از جنگ جهانی دوم (دوره ی استعمار ژاپن) ضروری است. طی سال هایی که کره در اشغال ژاپن بود (۴۵-۱۹۱۰)، هیچ گونه اقدامی در راستای پیشرفت و توسعه ی کره برداشته نشد و سیاست کلی تابع سیاست استعماری ژاپن به منظور افزایش ظرفیت عرضه ی مواد غذایی بود و تنها برخی صنایع کوچک تولیدی در دهه ی ۱۹۳۰ در قسمت شمالی شبه جزیره کره راه اندازی شد. در آن زمان بیش از ۷۰ درصد کل جمعیت کشور در روستاها زندگی، و در مزارع کشاورزی می کردند. پس از پایان جنگ جهانی دوم و تقسیم شبه جزیره به شمالی و جنوبی، دولت امریکا که از سال ۱۹۴۸ به مدت سه سال در این کشور قدرت را در دست داشت، اقداماتی در جهت تثبیت اوضاع اقتصادی کره جنوبی انجام داد، اما با شروع

جنگ کره در سال ۱۹۵۰، صدمات و خسارات زیادی به اقتصاد کره جنوبی وارد آمد و بیشتر امکانات بالقوه ی صنعتی کشور منهدم شد. پس از پایان جنگ کره در سال ۱۹۵۳، دولت کره جنوبی تمام سعی و تلاش خود را در جهت بازسازی کشور ویران شده به کار بست. (۳۷)

۲- شروع بازسازی اقتصادی: همچنان که اشاره شد، در سال ۱۹۵۳ اقتصاد کره همچنان متکی به کشاورزی بود. در این دوره، بیش از ۱۱۷۰ میلیون دلار کمک های خارجی به ویژه از طریق سازمان ملل و امریکا جهت بازسازی صنایع کلیدی و همچنین مهار تورم به دولت کره ی جنوبی پرداخت شد. در نتیجه، طی سال های ۵۷-۱۹۵۴ تولیدات صنعتی از رشد متوسطی معادل ۲۰ درصد برخوردار شدند و اقتصاد کره رشد متوسط سالانه ۵/۵ درصد را تجربه کرد که در سال ۱۹۵۷ به ۷/۷۲ درصد بالغ شد. نرخ رشد اقتصادی کره جنوبی طی سال های ۱۹۵۸، ۱۹۵۹، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ متعاقب کاهش کمک های امریکا به این کشور به ترتیب به ۶/۲، ۴/۶، ۱/۸ و ۴/۸ درصد تنزل پیدا کرد. در واقع اقتصاد کره جنوبی پس از جنگ کره کاملاً به کمک های امریکا متکی بود، طوری که تقریباً تمام مواد خام، کالاهای مصرفی و مواد غذایی این کشور یا کمک های مالی و اعتباری امریکا خریداری می شدند. نخستین وظیفه ی دولت در این شرایط، پیشبرد اصلاحات ارضی بود تا به واسطه آن، هم عدالت بیشتری در زمینه ی مالکیت بر زمین ها تأمین گردد و هم نیروی کار و سرمایه برای صنعتی کردن کشور آزاد شود. در این مرحله، اولویت دوم دولت، بازسازی کشور بود. برنامه ی بازسازی، طرحی ملی گرایانه بود که اجرای آن، رانت هایی را برای صاحبان کسب و کار پشتیبان دولت پدید آورد. (۳۸)

با شروع دهه ی ۱۹۶۰، کره جنوبی وارد دوره ای از حیات اجتماعی - اقتصادی خود شد که توانست با اجرای برنامه های پنج ساله ی توسعه ی اقتصادی، به عنوان یکی از عمده ترین کشورهای تازه صنعتی شده در سطح جهان مطرح شود.

۳- اهداف کلان برنامه های توسعه: به طور خلاصه اهداف کلان برنامه های توسعه کره ی جنوبی از آغاز تا به امروز را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف - فقر زدایی و بالا بردن رفاه عمومی

ب - اشتغال زایی

ج - توسعه صنایع در تمام نقاط کشور

د - خودکفایی داخلی

ه - توسعه صادرات صنعتی

و - ایجاد توازن در بخش های اقتصادی، منطقه ای و صنایع.

برای تحقق اهداف فوق الذکر، سیاست هایی در راستای ایجاد و توسعه ی صنایع بزرگ زود بازده، ایجاد، و گسترش خدمات زیر بنایی، جذب سرمایه های خارجی، ایجاد صنایع کوچک اشتغال زا، ایجاد و گسترش شهرک های علمی- فنی و زمینه سازی برای جذب محققین کره ای به اجرا درآمد.(۳۹)

۴- برنامه ها و ادوار توسعه ی اقتصادی: همچنان که اشاره شد، کره جنوبی از دهه ۱۹۶۰ به منظور بازسازی و توسعه نظام اقتصادی خود، برنامه های متعددی را طی مراحل مختلف به اجرا درآورد. این برنامه ها و دوره های مختلف آن را می توان به چند مرحله تقسیم کرد که عبارتند از:

الف- دوره ی جایگزینی واردات (۱۹۶۱-۱۹۴۸)

توسعه کره جنوبی با آزاد شدن این کشور از سلطه ی ژاپن در سال ۱۹۴۵ آغاز می شود. در دوره ی اشغال کره توسط ژاپنی ها، این کشور از کره ی جنوبی به عنوان عرضه کننده ی محصولات کشاورزی استفاده می کرد، در عین حال بخش شمالی شبه جزیره به عنوان یک پایگاه صنعتی مورد استفاده قرار می گرفت. در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور سینگمان ری، سیاست اقتصادی « سرمایه داری تجدید نظر شده» را که در آن، بخش خصوصی اجازه می یافت در چارچوب محدودی که به تعریف دولت وی، حداکثر رفاه عمومی بود، مالکیت خود را اعمال کند. سیاست تجاری اتخاذ شده از سوی ری همان سیاست جایگزینی واردات بود.

جنگ کره تمامی تلاش های انجام گرفته برای بهبود شرایط اقتصادی کره ی جنوبی را عقیم گذارد. در پایان جنگ اکثر صنایع این کشور منهدم شده بود و اقتصاد آن با تورمی شدید و نرخ منفی رشد، روبرو بود و در دهه ۱۹۵۰ توجهی به افزایش پس انداز داخلی و درآمدهای صادراتی نشان نداد. هدف اصلی دولت، حداکثر کردن کمک خارجی به منظور تجدید بنای صنایع و تامین مالی واردات کره بود و توسعه صادرات مورد توجه نبود.(۴۰)

ب- دوره ی توسعه ی صادرات(۱۹۷۲-۱۹۶۲)

در این دوره ژنرال چانگ هی پارک به ریاست جمهوری رسید و اولویت های مربوط به ثبات

اقتصادی و صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات را مورد بازنگری قرار داد و راهبرد توسعه ی برون گرا را جایگزین آن کرد. هدف از اتخاذ این راهبرد، تبدیل اقتصاد متکی به کمک های خارجی شکل گرفته از دهه ی ۱۹۵۰، به اقتصاد صنعتی با گرایش صادراتی بود. هر شرکت صادرکننده از امتیازاتی نظیر معافیت مالیاتی، دسترسی آسان به اعتبارات بانکی و برنامه های مختلف سوبسیدی که توسط دولت ارائه می شد، برخوردار بود. این اقدامات رسمی با مجموعه ای از ساز و کارهای غیر رسمی و نیمه رسمی کامل می شد. دولت اهداف صادراتی برای محصولات عمده و بازارها را سالانه تعریف می کرد و شرکت «توسعه و تجارت کره» ایجاد شد تا برای ایجاد یک شبکه ی گسترده ی خارجی برای توسعه ی صادرات به خدمت گرفته شود. جلسات هفتگی توسعه صادرات با شرکت رئیس جمهور، وزراء و نمایندگان شرکت های عمده ی تجاری و صادراتی این امکان را فراهم آورد که مشکلات سد راه صادرات به سرعت و با کارائی بسیار بالا حل و فصل گردد. (۴۱)

در طی این دوره، کره ی جنوبی بیش از سیاست جایگزینی واردات، بر توسعه ی صادرات متمرکز شده بود، از این رو به گونه ای مستمر در معرض رقابت های بازار و قیمت های جهانی قرار داشت. در عین حال، اگر چه دولت در کارکردهای این اقتصاد مداخله کرده، هیچ گاه قواعد بازار را فراموش نکرده است. سیاست توسعه صادرات در کره جنوبی طی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ غالباً به عنوان نمونه ای موفق از هدایت دولتی برای توسعه صادرات قلمداد می شود. این سیاست با تأکید بر استفاده از برتری های نسبی به مورد اجرا گذاشته شد. برنامه ریزان در مرحله اول، احداث صنایعی را در دستور کار قرار دادند که این کشور در آنها برتری نسبی داشت و یا می توانست به آسانی توان فنی لازم را کسب کند. به علت کمبود منابع طبیعی و سرمایه های لازم، برتری نسبی این کشور در استفاده از نیروی انسانی ارزان و فراوان بود که حق تقدم به طرح های کارگر بر همچون تولید کلاه گیس، اشیای چوبی، وسایل الکترونیک، و کفش داده شد. با توجه به سابقه ی طولانی صنایع نساجی کره، سرمایه گذاری های جدید در تولید ابریشم، کتان و نخ نایلون نیز مورد توجه قرار گرفت. همزمان با این اقدامات، در سیاست بانکی و ارزی کشور نیز تغییراتی داده شد و دولت تعیین نرخ بهره ی بانکی و ارز را به عهده ی بازار آزاد گذاشت. به زودی تغییرات مورد نظر آشکار شد و نرخ بهره دو برابر افزایش یافت. با افزایش نرخ بهره، پس اندازکنندگان تشویق به پس انداز بیشتری شده، امکانات مالی کشور برای سرمایه گذاری های

جدید دو چندان شد. نرخ برابری ارز نیز رو به افزایش گذاشت طوری که در سال ۱۹۶۴ نرخ برابری دلار از ۱۳۰ ون به ۲۵۶/۵۳ ون افزایش یافت، یعنی قیمت دلار تقریباً دو برابر شد. افزایش نرخ بهره و برابری ارز موجب بالا رفتن هزینه ی سرمایه و در نتیجه تشویق سرمایه داران به استفاده بیشتر از نیروی کار ارزان به جای ماشین آلات سرمایه بر شد. این تغییرات در نهایت به افزایش میزان اشتغال و دستمزدها در سطح کشور انجامید. اقدام بعدی، ایجاد مشوق های صادراتی و تشویق صادرکنندگان به نفوذ در بازارهای جهانی بود. جهت پیشبرد این سه هدف، سه روش اصلی به کار برده شد: ۱- آزادی واردات ۲- اعطای وام های بانکی بدون معطلی ۳- جلسات ماهانه ی صادرات برای رسیدگی به مسائل و مشکلات صادر کنندگان که علاوه بر وزرای صنایع، دارایی، اقتصاد، بازرگانی و امور خارجه، شخص رئیس جمهور نیز در آن شرکت می کرد و نمایندگانی از دانشگاه ها، سازمان های پژوهشی، صنایع بزرگ، بانک های مهم کشور، مسئولین محلی و حتی برخی از سفرای کره در خارج در جلسات آن حضور می یافتند. (۴۲)

در پی سیاست های این دوره، مبانی مستحکمی در راستای توسعه ی اقتصادی کره و تبدیل شدن آن به یک کشور صنعتی برداشته شد. نقش چشمگیر دولت در این دوره، همکارانه و انعطاف پذیر بود. ج- دوره ی تحکیم توسعه ی صنعتی (۱۹۷۹-۱۹۷۳)

طی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ صادرات کره ی جنوبی به سرعت افزایش یافت. در عین حال، این افزایش، بیشتر محصولات کاربر را شامل می شد که از طریق تعدیل نرخ ارز و ارائه ی مشوق های صادراتی در دهه ی ۱۹۶۰ صورت پذیرفت. در دهه ۱۹۷۰ صنعتی شدن کره به عنوان هدف اصلی دولت قلمداد شد و توسعه ی صنایع سنگین و شیمیایی در دستور کار قرار گرفت. این راهبرد به چند دلیل از سوی دولت کره اتخاذ شد: اول، بر اساس دکترین نیکسون، خروج نیروهای زمینی آمریکا از کره اعلام شده بود و احساس خطر امنیتی، این کشور را به سوی صنایع دفاعی (سنگین و شیمیایی) سوق داد. دوم، ظهور رقبای تازه صنعتی که از مزیت دستمزدهای پائین برخوردار بودند. سوم، دولت کره اعتقاد داشت کسری تراز پرداخت های این کشور به دلیل افزایش واردات کالاهای سرمایه ای، تنها از طریق جایگزینی صنایع سنگین و شیمیایی قابل کنترل است. به هر ترتیب، توسعه ی صنایع سنگین و شیمیایی کره با تدوین و اعلام برنامه ی توسعه ی این صنایع در قالب برنامه های سوم و چهارم در

ژوئن ۱۹۷۳ آغاز شد که دولت کره فعالیت در شش صنعت را هدف گذاری نمود: فولاد، فلزات غیر آهنی، ماشین آلات (خودرو، کشتی، الکترونیک، صنایع شیمیایی). از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۱ حدود ۹/۶ میلیارد دلار در این صنایع سرمایه گذاری صورت گرفت. این سیاستگذاری متأثر از سیاست موفق توسعه صنایع سنگین و شیمیایی زاین بود و به رشد چپول ها (مجتمع های بزرگ تجاری- صنعتی) انجامید که از حمایت دولت برخوردار بودند و پیشرفت های بعدی را به دنبال آوردند. (۴۳)

د- دوره ی آزاد سازی اقتصادی (۱۹۸۰-۱۹۹۳)

کره ی جنوبی در این دوره با سه حادثه مواجه شد: اول، ترور رئیس جمهور پارک. دوم، شوک نفتی این دوره. سوم، رکود اقتصاد جهانی. این اتفاقات توسعه ی سریع صنایع سنگین و شیمیایی را با مشکلاتی مواجه ساخت و این کشور نرخ تورم ۴۰ درصد را تجربه کرد و حساب جاری ارزی آن با کسری ای معادل ۸/۷ درصد تولید ناخالص داخلی روبرو شد و رشد اقتصادی کره منفی گردید. با توجه به این مشکلات، کره ی جنوبی در آغاز دهه ۱۹۸۰ در برنامه های خود تجدید نظر کرد و در مسیری متفاوت از دوره ی صنایع سنگین و شیمیایی، به سمت صنایع مبتنی بر ساز و کار بازار بیش از صنایع خاص و یا مداخلات انتخابی دولت، حرکت کرد. (۴۴)

دو ستون اصلی سیاست جدید، مقررات زدایی از بخش مالی و آزادسازی واردات بود. در راستای سیاست اول، بانک ها از حالت ملی خارج شدند و کنترل های دولتی به سطح غیر رسمی کاهش یافت. و بر اساس سیاست دوم، کالاهای کره ای به منظور افزایش کیفیت، در معرض رقابت بازار قرار گرفتند و موانع تعرفه ای و غیر تعرفه ای به شدت کاهش یافتند و دولت اقدامات ضد انحصاری جدیدی را به منظور از بین بردن اختلالات ایجاد شده از سوی مجتمع های بزرگ تجاری- صنعتی به خدمت گرفت. به طور کلی در این دوره تغییرات عمده ای در سیاست تجاری کره به وقوع پیوست و برای اولین بار مزایای آزادسازی واردات، ساز و کار بازار و رقابت مورد تأکید قرار گرفت. به دنبال اجرای این سیاست ها، تراز بازرگانی کره در سال ۱۹۸۶ مازاد یافت. در عین حال روابط غیر رسمی بین دولت و چپول ها و بخش مالی به قوت خود باقی ماند و سرمایه گذاری چپول ها در طرح های پر مخاطره از طریق استقراض ادامه یافت. (۴۵)

ه- دوره ی جهانی شدن (۱۹۹۷-۱۹۹۴)

کره ی جنوبی در سال ۱۹۹۴ در زمره ی کشورهای پیشرفته ی صنعتی قرار گرفت و اعلام کرد که در سال ۱۹۹۶ به سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (کشورهای پیشرفته ی صنعتی) خواهد پیوست. همچنین در سال ۱۹۹۴ به منظور عضویت در سازمان تجارت جهانی، بار دیگر سیاست های صنعتی و تجاری خود را اصلاح کرد و تمام یارانه های مستقیم صادراتی و نظام سنتی مدیریت و کنترل تجاری خود را حذف کرد و سیاست های زیر را به اجرا درآورد:

۱- کاهش عمومی نرخ تعرفه های گمرکی در مورد حدود ۲۰ هزار قلم کالای صنعتی و کشاورزی

۲- حذف اجازه نامه های دولتی حدود ۱۰۰ قلم کالای وارداتی

۳- تضمین حداقل سهمیه بازار برای محصول برنج خارجی

۴- اصلاح قوانین داخلی در مورد حق نشر، لیسانس ها و غیره برای تأمین نظر سازمان تجارت جهانی

۵- متوقف کردن سیاست ارائه ی یارانه های صنعتی و معافیت های مالیاتی.

با اعمال این سیاست ها، روند رقابتی اقتصاد کره اوج گرفت و در سال ۱۹۹۶ به عضویت سازمان همکاری اقتصادی و توسعه درآمد. بنابراین، کره عملاً از دهه ی ۱۹۹۰ روند ادغام در اقتصاد جهانی را سرعت بخشید. (۴۶)

و- دوره ی بحران اقتصادی (۱۹۹۷-۱۹۹۸)

بحران مالی آسیا در ژولای ۱۹۹۷ از تایلند آغاز شد و آثار آن در نوامبر همان سال در کره جنوبی نمایان شد. در این دوره، بانک های کره به ویژه بانک های تجاری نوپا درگیر حجم زیادی از استقراض از بانک های خارجی شده بودند. این بانک ها از برتری نرخ های بهره پائین بین المللی ناشی از رکود اقتصاد ژاپن و افزایش اعتبار خارجی کره پس از پیوستن به سازمان همکاری اقتصادی و توسعه برخوردار شده بودند. این بانک های تجاری، منابع حاصله را در اختیار چپول های بزرگ کره بدون توجه به ریسک واقعی آن و موقعیت مالی شرکت دریافت کننده اعتبارات، قرار می دادند. چپول ها منابع خارجی حاصله را به مصرف طرح های غیر مولد و یا سرمایه گذاری بیش از حد در طرح هایی که آنها به اشتباه فکر می کردند مولد هستند، اختصاص می دادند. نهایتاً این بحران با کمک های صندوق بین المللی پول، امریکا و ژاپن مهار شد. (۴۷)

۵- شاخص های اقتصادی در برنامه های توسعه

در این قسمت به دست آوردهای کمی کره جنوبی در برنامه های مختلف توسعه اشاره می شود.

الف- اولین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی (۱۹۶۶-۱۹۶۲)

- متوسط رشد اقتصادی، ۸/۳ درصد
- افزایش تولید ناخالص ملی از ۲۶۶/۶۹۰ (سال ۱۹۶۰ قبل از برنامه) به ۳۸۲/۵۶۰ میلیون وون
- تولید ناخالص ملی سرانه از ۹۶/۱ (قبل از برنامه) به ۱۳۸ دلار در پایان برنامه
- رشد متوسط سالانه صنایع کشاورزی، ۵/۳ درصد
- رشد متوسط سالانه صنعت و معدن، ۱۵ درصد
- رشد متوسط سالانه بخش خدمات، ۸/۹ درصد
- ارزش صادرات کالا از رشد متوسط ۴۴ درصد برخوردار شد
- متوسط نرخ رشد جمعیت، ۲/۷ درصد
- ظرفیت نیروگاههای کشور از ۳۶۷/۰۰۰ کیلو وات به ۷۶۹/۰۰۰ کیلو وات رسید.

ب- دومین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی: (۱۹۷۱ تا ۱۹۶۷)

- متوسط رشد اقتصادی، ۱۱/۴ درصد
- رشد متوسط سالانه صنایع کشاورزی، ۱/۹ درصد
- رشد متوسط سالانه صنعت و معدن، ۱۲/۱ درصد
- رشد متوسط سالانه بخش خدمات، ۱۳/۳ درصد
- متوسط نرخ سرمایه گذاری، ۳۰/۴ درصد
- سرمایه خارجی ۲۵۱۳ میلیون دلار (شامل استقراض و سرمایه گذاری خارجی)
- تولید ناخالص ملی سرانه ۲۵۳ دلار
- شاخص هزینه زندگی ۱۱/۳ درصد افزایش داشته است.

ج- سومین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی (۱۹۷۷ تا ۱۹۷۱)

- رشد متوسط سالانه ۱۱/۲ درصد

د- چهارمین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی (۱۹۸۱ تا ۱۹۷۷)

- متوسط رشد اقتصادی ۹/۲ درصد
 - تولید ناخالص ملی از ۱۱ میلیون وون به ۱۶ میلیون وون رسید.
 - رشد متوسط سالانه صنایع بخش کشاورزی ۴ درصد
 - رشد متوسط سالانه بخش صنعت ۱۴/۲ درصد
 - رشد متوسط سالانه بخش خدمات ۷/۶ درصد
 - ه- پنجمین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی (۱۹۸۵ تا ۱۹۸۱)
- اقتصاد کره جنوبی در سال ۱۹۸۰ برای نخستین بار با رشد منفی مواجه شد. دو عامل عمده رکود اقتصادی کره در آن سال عبارت بودند از:
- شوک نفتی سال ۱۹۷۹
 - عدم ثبات داخلی سالهای ۷۹-۸۰
 - علاوه بر این عوامل دیگری نظیر کوتاهی دولت در ارائه یک راهبرد مشخص اقتصادی و عدم وجود مدیریت صحیح در اوضاع متغیر اجتماعی سالهای فوق در این رکود بی تأثیر نبودند. (۴۷)
- و- ششمین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی (۱۹۹۱-۱۹۸۷)
- از مهمترین دستاوردهای برنامه ششم، افزایش صادرات کره از ۶۰ میلیون وون به ۷۶ میلیارد طی سال های ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۲ بود که بالاترین نرخ رشد در دنیا محسوب می شد. همچنین میزان واردات کره در طی این مدت از ۴۰۰ میلیون به ۸/۸ میلیارد رسید. از جمله موارد پیش بینی شده برای برنامه ششم عبارت بود از: افزایش درآمد سرانه مردم، رشد ۷/۲ درصدی اقتصاد کره، تثبیت نرخ بیکاری به میزان ۳/۷ درصد و کنترل نرخ رشد جمعیت. (۴۸) طی سال های ۱۹۸۱-۱۹۶۵، تولید ناخالص ملی کره ۲۱ برابر افزایش یافت و از ۳ میلیارد دلار به ۶۳ میلیارد دلار رسید. این میزان در سال ۲۰۰۲ به ۵۵۵ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۴ به ۶۸۴ میلیارد دلار افزایش یافت. (۴۹)
- برنامه های اقتصادی کره جنوبی برای قرن بیست و یکم عمدتاً حول محور مقررات زدایی، آزادسازی، و بهبود زیر ساخت ها می چرخد. کره ای ها معتقدند نظم اقتصادی دنیای امروز مستلزم تضمین آزادی اطلاعات و خلاقیت ها است. در جامعه های بسته خلاقیت ها است. در جامعه های بسته خلاقیت ها فرصت بارور شدن نخواهند یافت. پس آسیا بدیل دیگری برای پیشرفت نخواهد داشت و

برای بقا در عصر تشدید رقابت های اقتصادی در سرتاسر جهان راه دیگری نخواهد یافت. کره جنوبی یکی از پیشگامان کنونی تولید فرآورده های پیچیده و دارای فن آوری های عالی در سرتاسر جهان است. اکنون کره جنوبی پس از امریکا و ژاپن، سومین صادرکننده بزرگ تراشه های حافظه محسوب می شود. (۵۰)

۶- فقر زدایی به عنوان نتیجه توسعه

کره جنوبی بیشترین کاهش فقر را در جهان طی چهار دهه اخیر داشته است. در حقیقت عمده ترین دستاوردها و نتایج اجرای برنامه های توسعه، کاهش فقر در این کشور بوده است. در دهه ی ۱۹۵۰ اکثریت مردم کره در فقر مطلق، و تا اواسط دهه ی ۱۹۶۰، حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد مردم کره در فقر زندگی می کردند. طی جنگ کره (۵۳-۱۹۵۰) زیر ساخت های اقتصادی کشور صدمه دیده، محرومیت و گرسنگی در ابعاد وسیعی گسترش یافته بود. تا اواسط دهه ی ۱۹۹۰، فقر مطلق به صورت شگفت انگیزی کاهش یافت و به رقمی پائین تر از ۳/۴ درصد جمعیت کشور رسید. کاهش فقر در کره به اندازه ای بود که متوسط فقر در خانوار تک نفره ی کره ای در سال ۱۹۹۹ قابل مقایسه با آمار فقر در کشورهای توسعه یافته بود. بسیاری از موفقیت های شگفت انگیز کره در رشد اقتصادی و کاهش فقر (بدون سیاست های آشکار فقرزدایی) بی شک متأثر از اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۰ و همراه شدن آن با توانایی کره در پیگیری موفق راهبرد صنعتی شدن صادرات محور در اواسط دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ است. (۵۱)

۷- شاخص های جاری اقتصادی

همچنان که اشاره شد، داستان موفقیت کره جنوبی با یک اقتصاد جنگ زده شروع شد، یعنی وضعیتی که دو سوم ظرفیت صنعتی و ۱/۵ میلیون نفر را در جنگ با کره شمالی از دست داد. این کشور با منابع طبیعی فقیر و یکی از بالاترین تراکم های جمعیت در جهان، تشابه زیادی با ژاپن دارد که با وجود نیروی کار با سواد و سختکوش، تفاهم در مورد اهداف مشترک، و ملی گرایی پر شور، موفق شد یک قرن رشد را به صورت فشرده در سه دهه به دست آورد. برخلاف ژاپن، کره دارای بازار داخلی به

حد کافی بزرگ نبود و بجز توسعه بر مبنای صادرات، راه دیگری نداشت. بعد از یک رشته سیاست های نادرست در دهه ی ۱۹۵۰، یعنی زمانی که کره از هر لحاظ وابسته به کمک های خارجی امریکا بود، کوشش های اولیه توسعه ابتدا به صورت سیاست های بازسازی آغاز گردید و سپس در قالب برنامه های مختلف تا به امروز ادامه یافت. طوری که محصول ناخالص ملی واقعی کره از دهه ۱۹۶۰، در هر دهه سه برابر شده است و هنگامی که این رشد با کاهش سریع جمعیت توأم شد، افزایش چشمگیری در درآمد سرانه پدید آمد. در سال ۱۹۶۲ درآمد سرانه محصول ناخالص ملی در امریکا از نظر قدرت خرید واقعی، ۱۱ برابر بیشتر از کره بود. در حالی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ این نسبت تنها به حدود ۳ برابر رسید، خود را به ژاپن رساند و به سرعت از همسایگان خود پیشی گرفت.

نظام اقتصادی کره در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نوعی سرمایه داری دیکتاتوری بود که موسسات اقتصادی دارای مالکیت خصوصی بودند اما مدیریت بین دولت و مالکان تسهیم شده بود. آنچه توسعه اقتصادی کره را از تلاش های دیگران متمایز می کند، تعهد این کشور به گسترش صادرات، و در نتیجه، قبول کامل قیمت های بین المللی به عنوان معیار عملکرد صنعتی است. کره یکی از معدود کشورهایی است که خود را به یک بازرگان جهانی تبدیل کرده است که تشابه زیادی با ژاپن دارد. (۵۲) جنبه غالب اقتصاد کره، صادرات گرایی آن بوده است. صادرات به عنوان درصدی از محصول ناخالص ملی، از ۷/۴ درصد در سال ۱۹۶۷ به ۲۷/۲ درصد در سال ۱۹۷۷ و حدود ۴۰ درصد در اوایل قرن بیست و یکم افزایش یافت. (۵۳)

بر اساس جدید ترین آمارهای منتشر شده، عمده ترین شاخص های اقتصادی کره جنوبی عبارتند از : جمعیت کره جنوبی در سال ۲۰۱۰ در حدود ۴۹ میلیون نفر، میانگین رشد سالانه جمعیت طی سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۰ در حدود ۰/۴ درصد، درآمد ملی سرانه ۲۸ هزار دلار، درصد رشد تولید ناخالص داخلی طی سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ حدود ۱/۹ درصد، امید به زندگی در مردان ۷۶ سال و در زنان ۸۲ سال، میانگین رشد سالانه تولید ناخالص داخلی طی سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۰ حدود ۴/۵ درصد. (۵۴) همچنین بر اساس جدید ترین گزارش توسعه انسانی، کره جنوبی از نظر توسعه انسانی با کسب رتبه دوازدهم در میان ۱۷۰ کشور جهان، توانسته است به جایگاه توسعه انسانی بسیار بالا دست یابد و گوی سبقت را از بسیاری از دیگر کشورها بریابد. (۵۵)

۸- دولت و انعطاف پذیری سیاست ها

مدیریت اقتصادی انعطاف پذیر و مصلحت گرای کره، با واکنش های موفقیت آمیزش به تکانه ها، اثبات گردید. پس از تکانه نفتی در سال ۱۹۷۳، دولت سیاست های رشدگرای خود را از طریق تشویق صادرات (به ویژه کارهای ساختمانی در ماورای بحار) و وام خارجی ادامه داد و مهمترین سیاست صنعتی خود را با تعیین و حمایت از شش صنعت راهبردی فولاد، پتروشیمی، فلزات (غیر آهنی)، کشتی سازی، الکترونیک، و خودرو سازی آغاز کرد. هر صنعت به وسیله ی قانون گسترش خودش، طبق بیانیه ۱۹۷۵ دولت حمایت می شد. سه مورد اول به این دلیل انتخاب شدند که به صنایع تکنولوژی- بر توسعه یافته تبدیل شوند. و سیاست آگاهانه دولت از ابتدا این بود که از نظر بین المللی قابل رقابت باشد. (۵۶)

صادرات صنایع سنگین و شیمیایی کره در اواسط دهه ۱۹۸۰ به مقیاس جهانی رسید. در حقیقت تا اواخر دهه ۱۹۸۰ آزادسازی بازرگانی در صنایع کارخانه ای پیشرفت زیادی کرد و صادرات کره در بخش های اصلی با موفقیت وارد بازارهای غربی شد. حمایت دولت برای صنایع بسیار گسترده و شامل مواردی همچون حمایت وارداتی، اولویت های مالی، و دسترسی ترجیحی به اعتبارات بود. (۵۷)

در فرایند توسعه کره، دولت به شدت درگیر تاسیس نهادهای جدید و اصلاح نهادهای موجود، ایجاد زیر بنا های اجتماعی، مذاکره با دولت های خارجی و سازمان های بین المللی برای کمک های اقتصادی، انجام طرح های سرمایه گذاری راهبردی هم در بخش دولتی و هم در بخش خصوصی، و مهم تر از همه، بسیج و دادن انگیزه به مردم در جهت اجرای هدف های توسعه بود.

در همین راستا، عوامل موفقیت کره را در چند مورد می توان برشمرد:

الف - دیوانسالاری و دستگاه برنامه ریزی آن، که به وسیله کمیسیون برنامه ریزی اقتصادی هدایت می شد.

ب - رابطه منحصر به فرد بین بخش خصوصی و دولت

ج - سیاستگذاری غیر ملموس، که انحصاراً حول فرهنگ و شرایط خاص کشور دور می زد، اما تا حدود زیادی راهی برای عمل گرایی، پیوستگی، و قاطعیت در تدوین سیاست ها و اجرای آنها به شمار می رفت. (۵۸)

طی سال های ۱۹۶۰-۱۹۴۸ نظام اداری کره، نوعی نظام فاسد به شمار می رفت. اگر چه انتصابات کشوری بر اساس آزمون بود، اما این آزمون جدی نبود. در آوریل ۱۹۶۳ قانون خدمات ملی کشوری به عنوان پایه قانونی برای حرفه ای کردن کل دیوانسالاری ملی وضع گردید و سه اصل کلیدی را قبول کرد:

- ۱- انتصابات باید بر پایه نتایج آزمون رقابتی برای عموم باشد.
- ۲- ارتقاء بستگی به ارزشیابی عملکرد هر شخص از یک شغل خاص دارد.
- ۳- همه مستخدمین کشوری تضمین امنیت شغلی دارند یعنی برای انفصال باید تمامی مراحل قانونی را طی نمایند.

به خاطر همین جریان انتخاب دقیق، مستخدمین کشوری ارشد از نظر بقیه جامعه دارای احترام خاصی هستند. این احترام بدون شک منعکس کننده سنت کنفوسیوس در احترام گذاشتن به دیوانسالاران دانشمند است. بنا براین اعضای خدمات کشوری در سطح بالا، خودشان را نه تنها به عنوان نگاهدارنده منافع می انگارند، بلکه همچنین به عنوان یک گروه از رهبران برگزیده می نگرند.^{۵۸}

ژنرال پارک شالوده ای را بنا کرد که بعداً از آن با عنوان دولت توسعه گرا یاد شد. مهمترین ویژگی های دولت توسعه گرا عبارتند از:

- الف - پیگیری دستور کار و سیاستی ملی گرایانه
- ب - کنترل دولت بر امور مالی برای اولویت بندی طرح های توسعه
- ج - بهره گیری از یک دستگاه اداری کارآمد و فن سالارانه
- د - شراکت دولت و صاحبان کسب و کار در بخش خصوصی ۵- اقتدارگرایی ۶- شرایط مساعد بین المللی. (۵۹)

۹- عوامل فرهنگی و تاریخی منحصر به فرد توسعه کره جنوبی

این عوامل را در پنج عنوان می توان دسته بندی کرد:

الف- آموزه های کنفوسیوسی: آیین کنفوسیوس بر انضباط شدید بر اساس سلسله مراتب اجتماعی که پادشاه یا حکمران در رأس قرار دارد، تأکید می کند. تمامی اتباع، وفاداری نامحدودی را به پادشاه مدیون

هستند و همه حقوق و امتیازاتی را که رعایا از آن برخوردارند، به عنوان هدایا از طرف پادشاه می دانند. از نظر سلسله مراتب، پائین تر از پادشاه، معلمان قرار دارند که از والدین بالاترند. کودکان باید به معلمان احترام بگذارند و از والدین اطاعت کنند. در شرایط عادی و برابر، مردان برتر از زنان و افراد مسن برتر از جوانان به شمار می روند. تمام این سنت ها موجب ظهور دولت آمرانه در کره شده است. روش کنفوسیوس برای اصلاح جهان، از طریق دولت خوب و آموزش و پرورش است. دولت خوب در نظر کنفوسیوس به وسیله پادشاه اداره می شود که به وسیله دیوانسالاران دانشمند که مناصب بالا را در جامعه (فقط پائین تر از پادشاه) اشغال نموده اند، پشتیبانی می شود. دیوانسالاران دانشمند باید از طریق امتحانات دقیق و بی طرفانه از میان افراد برتر که نه تنها دارای قابلیت های ذاتی هستند، بلکه قادرند آنها را برای یادگیری و تربیت خصوصیات عالی به کار برند، استخدام می شوند. پائین تر از دیوانسالاران دانشمند در سلسله مراتب کنفوسیوس، کشاورزان هستند، صنعتگران که با دست هایشان برای تولید وسایل آشپزخانه و سایر کارهای دستی که مورد نیاز روزانه در زندگی می باشند، پائین تر از کشاورزان قرار گرفته اند. تجار و کاسبکاران پائین تر از صنعتگران هستند و فقط کمی بالاتر از قصابان و رمالان محسوب می شوند. این نظر از سلسله مراتب اجتماعی همراه با تصور مردان برتر در تشریح اینکه چرا توسعه اقتصادی به وسیله دولت هدایت شده، نه بخش خصوصی، کاملاً گویا می باشد. (۶۰)

ب- تاثیر پذیری از ژاپن: ژاپن تأثیر و نفوذ بسیار زیادی بر توسعه اقتصادی کره، به ویژه در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ داشته است. بسیاری از سیاستگذاران ارشد، تحصیلات رسمی خود را تحت نظام ژاپنی گذرانده اند. (۶۱)

ج- درس های جنگ کره: جنگ کره فشار تحمل ناپذیری را به مردم وارد کرد. تخریب های ناشی از جنگ، اراده ی مردم کره را برای بازسازی تقویت کرد. کره ای ها در مورد مشاغل دیگر غیر از خدمات دولتی و تدریس، نظر خوبی نداشتند. بعد از جنگ، مردم کره تمایل بیشتری به قبول شغل در فعالیت های اقتصادی و خدمت نظامی پیدا کردند. علاوه بر این، جنگ کره تقریباً همه را به صورت برابر فقیر کرد. این امر موجب از بین رفتن موانع اجتماعی و افزایش تحرک اجتماعی گردید.

جنگ باعث شد کیفیت نیروی انسانی افزایش یابد. بسیاری از سربازان که به تازگی در مناطق روستایی استخدام شدند، دارای تحصیلات و مهارت های لازم برای استفاده از تجهیزات نوین نظامی

نبودند. آنها تحت آموزش قرار گرفتند تا مهارت‌ها را در زمینه اداره ادوات مهندسی به دست آورند و به آنها آموزش داده شد تا کار دسته جمعی و انضباط را درک کنند. پس از خدمت نظام، آنها قادر شدند این مهارت‌ها و انضباط را در کارهای شان در زندگی غیر نظامی به کار ببرند. بسیاری از افسران که تخصص مدیریتی در طول خدمت نظامی به دست آوردند، قادر شدند یک انتقال آرام به مناصب مدیریتی در زندگی غیر نظامی صورت دهند و همه کره‌ای‌ها متوجه شدند که به رغم خسارات وسیع بر دارایی‌های فیزیکی، هنوز دارای سرمایه انسانی (یعنی آسیب‌ناپذیرترین دارایی در برابر جنگ) می‌باشند.

د- تقسیم کره به شمال و جنوب: تقسیم کره به دو منطقه شمال و جنوب، و احساس تهدید دائمی از شمال، کره جنوبی را مجبور کرد که دو هدف را به طور همزمان دنبال کند: اول، افزایش ثروت کشور. دوم، تقویت نیروهای مسلح. (۶۲)

ه- حضور و نفوذ آمریکا: طی دهه‌های اخیر، آمریکا به انحاء مختلف در توسعه اقتصادی کره جنوبی تأثیر داشته است. با توجه به موقعیت ژئواستراتژیک مهم کره، آمریکا حضور نظامی خود را در کره به منظور اطمینان از صلح و ثبات در شبه جزیره، تداوم بخشیده است. این امر کره را قادر ساخت که مقدار بیشتری از منابع خود را به توسعه اقتصادی تخصیص دهد که در غیر این صورت ناممکن بود. آمریکا با گشودن بازارهای خود به روی کره و نیز کمک به این کشور در استفاده از فرصت‌های بازاری در سایر کشورهای غربی، به توسعه اقتصادی کره کمک نمود. آمریکا همچنین عهده دار عضویت کره در سازمان‌های بین‌المللی از قبیل گات، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی گردید. علاوه بر این به بسیاری از کره‌ای‌ها فرصت داده شد که در آمریکا از طریق بورس با کمک مالی آمریکا یا بر اساس اقدام خودشان به تحصیل بپردازند. بسیاری از سیاستگذاران جوان کره‌ای با آینده درخشان در دانشگاه‌ها و موسسات مختلف آمریکایی، بر اساس برنامه مبادله که توسط دولت آمریکا از نظر مالی تأمین می‌گردید، آموزش دیدند. این مبادله‌های آموزشی بدون شک به کوشش‌های کره در جهت توسعه اقتصادی کمک نمود، ولی در تأثیر آنها نباید اغراق کرد. در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بسیاری از کسانی که نقش‌های کلیدی در تصمیم‌گیری در زمینه سیاست‌ها داشتند، کسانی بودند که تحت نظام ژاپنی آموزش یافتند. (۶۳)

جمع بندی و نتیجه گیری

هیچ کشوری در دنیای در حال توسعه نتوانسته است از نظر رشد اقتصادی، کاهش فقر، ادغام در بازارهای جهانی و افزایش سطح زندگی به اندازه بیره‌های آسیا به موفقیت دست یابد. در سه دهه اخیر در این کشورها درآمد های سرانه تقریباً چهار برابر شده، میزان رشد جمعیت به شدت کاهش یافته، و وضعیت بهداشت، درمان و آموزش به طور چشمگیری بهبود یافته است.

کشورهای شرق آسیا با ترکیب مزیت ها، زمینه ها و برنامه های توسعه ملی (داخلی) با الگوهای بازار و توسعه برون گرا (در هماهنگی با الزامات نظام بین الملل)، رشد اقتصادی پر شتاب و پایداری را تجربه کرده اند. بیره‌های آسیا در چهار دهه اخیر به طور میانگین رشد اقتصادی بالای هفت درصد در سال را تجربه کرده اند.

عده ای معتقدند علت اصلی معجزه شرق آسیا؛ دولت و دخالت های فعالانه، انتخابی و آگاهانه آنها در اقتصاد بازار بوده است. گروهی دیگر (تولیرال ها، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) معتقدند دخالت محدود دولت و اجازه دادن به نیروهای بازار برای کنش محدود و آزادانه، انحراف اندک در قیمت ها، ثبات اقتصاد کلان و توجه به مزیت نسبی بوده است.

مسلم است ایجاد ترکیب مناسب و هماهنگی میان برنامه های توسعه ملی این کشورها با الزامات بین المللی، نکته کلیدی برای درک توسعه شرق آسیا است. یکی از عوامل توسعه شرق آسیا، ژاپن به عنوان پیشرو توسعه در این منطقه بوده است که هم تأکید بر توسعه بومی داشته و هم بر تجربه ها و الزامات بین المللی توسعه توجه داشته است. با توسعه ژاپن، نسل اول کشورهای آسیا (کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ، سنگاپور) به توسعه دست یافت و سپس در فرآیندی تصاعدی، نسل دوم (مالزی، تایلند، اندونزی) به توسعه رسیدند. تنها استثناء و مورد ناموفق توسعه در شرق آسیا، مورد فیلیپین بوده است.

فرایند ایجاد دولت اقتدارگرا در کره جنوبی با انجام اصلاحات ارضی تکمیل شد. این کشور در پی جنگ کره، اصلاحاتی رادیکال را در بخش کشاورزی به اجرا درآورد که باقی مانده زمینداران بزرگ را از بین برد (آنها یا به کارگران و دهقانان کوچک تبدیل شدند، و یا بورژوازی محلی را تشکیل دادند که بعد ها با حمایت دولت، شرکت های بزرگی (چبول ها) مشابه شرکت های ژاپنی ایجاد کردند. اصلاحات

ارضی این کشور علاوه بر این که بهره‌وری کشاورزی را به میزان قابل توجهی افزایش داد، در ایجاد برابری اجتماعی نیز نقش مهمی ایفا کرد و زمینه مساعدی برای اجرای موفقیت آمیز استراتژی جایگزینی واردات که بعداً توسط این کشور اتخاذ شد، فراهم کرد. در کره جنوبی، کارآفرینان اقتصادی برابر و مشابه برای دریافت امتیازات و اعتبارات دولتی با یکدیگر رقابت می‌کردند و دولت اقتدارگرا نیز بر اساس یک فرآیند مسابقه، بیشترین امتیازات اقتصادی را به کارآترین فعالان اقتصادی، اعطاء می‌کرد. دولت‌های مقتدر کره جنوبی که بسیاری از مقاماتش در ژاپن تحصیل کرده و قابلیت ژاپن برای جذب تکنولوژی غرب و صنعتی شدن را تحسین می‌کردند، در ایجاد دیوانسالاری و نظام استخدامی نیز به الگوهای ژاپنی توجه داشتند. کره جنوبی که در طول نیمه نخست قرن بیستم تحت استعمار ژاپن درآمد، توسط این کشور تحولات بنیادینی را در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود تجربه کرد. این دگرگونی‌ها پس از جنگ جهانی دوم از طریق جنگ سرد، جنگ کره، اصلاحات ارضی در کره جنوبی و تشکیل دولت‌های مقتدر در این کشور، تکمیل شد (الگو برداری از ژاپن)، و پس از آن، این کشور در زمان‌های مختلف، روش‌ها و استراتژی‌های متفاوتی برای توسعه اقتصادی نظیر جایگزینی واردات، توسعه صادرات، ایجاد صنایع سنگین و شیمیایی، ایجاد شرکت‌های بزرگ تجاری و غیره در پیش گرفت که در این روش‌ها نیز از ژاپن تقلید می‌کرد.

کره در مسیر توسعه خود ضمن ایجاد تحولات عمیق توسعه‌گرایانه داخلی، وضعیت عمومی کشور خود را با الزامات نظام بین‌الملل هماهنگ نموده و برای استفاده از فرصت‌های نهفته در فضای جهانی شدن، حمایت قدرت‌های بزرگ را کسب نمود.

در مجموع، می‌توان گفت که عوامل زیر، مؤلفه‌های اصلی تجربه توسعه کره جنوبی و برخی از نمونه‌های موفق توسعه در شرق آسیا از طریق الگوی دولت محور محسوب می‌شوند:

۱. دولت توسعه‌گرا و نظام اداری کارآمد: اولین و مهم‌ترین عامل مشترک در میان تمامی این کشورها، وجود دولتی توسعه‌گرا و نظام اداری کارآمد بود. در تمام این کشورها، دولت از طریق نظام اداری خود توانست سیاست‌های کارشناسی شده را طراحی و اجرا کند.
۲. نخبگان تحول‌خواه: در درون این دولت و نظام اداری، نخبگان تحول‌خواهی وجود داشتند که توسعه را آرمان و دستیابی به آن را هدف اصلی خود می‌دانستند.

۳. اهمیت مسأله بقا به عنوان نیروی برانگیزانندهٔ نخبگان تحول‌خواه. تقریباً تمام این کشورها، درگیر بحران فقر جمعی بودند.

۴. نیروی کار ارزان، منضبط و با انگیزه: این عامل در مراحل اولیه و میانی توسعه، انباشت فراوان سرمایهٔ ملی و دستیابی به بازارهای فروش بیشتر محصولات داخلی را ممکن کرد و باعث شد روندهای مستمر توسعهٔ کشور، تداوم یابد.

۵. ارتباطات مؤثر جهانی: ارتباطات مؤثر جهانی و همکاری‌های گستردهٔ بین‌المللی باعث تسریع روند توسعه از طریق گسترش سرمایه‌گذاری‌های خارجی، انتقال فن آوری، و استفاده از بازار فروش برای کالاهای ساخت داخل در محیطی خالی از تنش شد.

۶. بسترهای مناسب فرهنگی (اخلاق کار): بستر این تحولات، وجود نظام کاملی از اخلاقیات مدافع ثبات، نظم و انضباط اجتماعی از یک طرف و ترویج اخلاق کار و لزوم تلاش برای ساختن و اهمیت وجدان کاری و تبعیت از سلسله‌مراتب اجتماعی - سازمانی بود. این بستر مناسب فرهنگی، هنگامی که دولت توسعه‌گرا بر سر کار آمد، روند توسعهٔ ملی را تسریع و آن را به آرمانی جمعی تبدیل کرد.

۷. ثبات سیاسی: تمام این عوامل، یعنی استمرار دولت توسعه‌گرا و نظام اداری کارآمد، نخبگان تحول‌خواه و ناسیونالیسم قوی آن‌ها، نیروی حرکت‌دهنده برای حل مسأله بقا، نیروی کار نسبتاً ارزان، برقراری انضباط شدید نیروی کار، وجود اخلاق مدافع کار و تولید و ارتباطات مؤثر جهانی، در شرایطی که «ثبات سیاسی» وجود داشته باشد، می‌تواند توسعه را محقق کند. ثبات سیاسی باعث می‌شود تا اراده برای توسعه و آگاهی به لزوم توسعه یافتگی و شیوه‌های منطقی دسترسی به آن، فرصت ظهور و بروز پیدا کنند.

منابع

- ۱- منوچهر فرهنگ، فرهنگ بزرگ علوم اقتصادی، دو جلد، جلد اول (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۱)، ص ۶۱
- ۲- مصطفی ازکیا، جامعه شناسی توسعه (تهران: نشر کلمه، چاپ دوم، ۱۳۷۹)، ص ۶۱
- ۳- جیروند عبدالله، توسعه اقتصادی؛ مجموعه عقاید (تهران: انتشارات مولوی، چاپ دوم، ۱۳۶۸)، ص ۸۵
- 4- Damien Kingsbury, Joe Remenyi, John Mckay and Janet Hunt, *Key Issues in Development*, (NY: Palgrave: 2004), PP. 24-25.
- ۵- رضا شیرزادی، نوسازی، توسعه، جهانی شدن؛ مفاهیم، مکاتب، نظریه ها (کرج: حق یاوران، ۱۳۸۶)، ص ۲۰.
- ۶- تام هیویت و دیگران، صنعتی شدن و توسعه، ترجمه طاهره قادری، (تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷)، ص ۱۱.
- ۷- شیرزادی، پیشین، صص ۲۱-۲۳.
- ۸- هیویت و دیگران، پیشین، ص ۱۲.
- ۹- محسن رنای، ماهیت و ساختار دولت در ایران، در: نقش دولت در اقتصاد؛ مجموعه مقالات، به کوشش سعید فراهانی فرد (تهران: مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱)، ص ۳۷۳.
- ۱۰- جیروند، پیشین، صص ۱۸۷-۱۸۹.
- ۱۱- حسین بشیریه، دولت و جامعه مدنی؛ گفت‌وگوهای جامعه شناسی سیاسی (قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸)، ص ۳۵.
- ۱۲- حسین عظیمی آرانی، کارکردهای نظام سیاسی در فرآیند توسعه (تهران: سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۴)، صص ۱۴۱-۱۴۲.
- ۱۳- همان، ص ۱۴۵.

- ۱۴- فردریک لیست، *نظام ملی اقتصاد سیاسی*، ترجمه ناصر معتمدی، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰).
- ۱۵- عظیمی آرانی، *پیشین*، ص ۱۵۳.
- ۱۶- شیرزادی، *پیشین*، ص ۷۸.
- ۱۷- جان مینارد کینز، *نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول*، ترجمه منوچهر فرهنگ (تهران: نشر نی، ۱۳۸۷).
- ۱۸- عظیمی آرانی، *پیشین*، صص ۱۵۸-۱۵۹.
- ۱۹- شیرزادی، *همان*.
- ۲۰- عظیمی آرانی، *پیشین*، صص ۱۶۷-۱۷۰.
- ۲۱- رجوع کنید به :
- پیتراوانز، *توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی*، ترجمه عباس زند باف- عباس مخبر، (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰).
- آدریان لفت ویچ، اولویت سیاست در توسعه، در: *دموکراسی و توسعه*، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۸).
- آدریان لفت ویک، *سیاست و توسعه در جهان سوم*، ترجمه علیرضا خسروی- مهدی میر محمدی، (تهران: موسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴).
- Peter Evans, "Government Action, Social Capital and Development: Reviewing the Evidence on Synergy", *World Development* 24, 6 June 1996.
- *The Democratic Developmental State*, Edited by: Mark Robinson and Gordon White (Oxford University Press, 1998).
- Peter Evans and Rauch James, "Bureaucracy and Growth: A Gross- National analysis of the Effects of Weberian State Structures on Economic Growth", *American Sociological Review* 64, 5 October 1999.

۲۲- محمد حسن نامی، *جغرافیای کشور کره جنوبی* (تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۶)، ص ۴.

۲۳- محمد باقری، *کره جنوبی* (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۶)، صص ۱-۳.

۲۴- همان.

۲۵- همان، ص ۶۷.

۲۶- همان، صص ۶۴-۶۵.

۲۷- همان، ص ۱۲.

۲۸- همان، ص ۱۱.

۲۹- نامی، *پیشین*، صص ۷۴-۷۲.

30- Thomas M. Leonard, *Encyclopedia of the Developing World* (Newyork & London: Routledge, 2006), PP. 916.

۳۱- نامی، *پیشین*، صص ۷۷-۷۶.

۳۲- پیتر برنل و ویکی رندال، *سیاست در جهان در حال توسعه*، ترجمه احمد ساعی و سعید میر ترابی، (تهران: قومس، ۱۳۸۷)، ص ۳۲۴.

33- Andrew C. Nahm, "The Republic of Korea", in: *Regional Surveys of the World: The Far East and Australia 1994*, (25 Edition, Europa Publication Limited, 1994), P. 453.

۳۴- برنل، *پیشین*، صص ۳۳۲-۳۳۳.

۳۵- عباس جعفری، *گیتا شناسی کشورها* (تهران: موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، چاپ دوم، ۱۳۸۴)، ص ۳۳۹.

۳۶- نامی، *پیشین*، صص ۸۱-۸۲.

37- Andrew C. Nahm, *Ibid.*

۳۸- برنل، *پیشین*، صص ۳۲۹.

۳۹- مرتضی شریف النسبی، *چرخه توسعه: راهنمای رشد ستابان کشورهای جنوب شرقی آسیا*

- (تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵)، ص ۱۴.
- ۴۰- محسن طلائی، *کره جنوبی: سازه های توسعه و بحران* (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۹)، ص ۳.
- ۴۱- همان، ص ۶.
- ۴۲- امیر باقر مدنی، *استراتژی های توسعه اقتصادی: مقایسه روش های توسعه ایران با کره جنوبی*، (تهران: انتشارات آذر، ۱۳۶۷)، ص ۶۱-۵۷.
- ۴۳- طلائی، *پیشین*، صص ۱۳-۱۱.
- ۴۴- همان، ص ۱۴.
- ۴۵- همان، صص ۱۶-۱۵.
- ۴۶- همان، صص ۱۸-۱۷.
- ۴۷- همان، ص ۱۹.
- ۴۸- باقری، *پیشین*، صص ۵۶-۵۵.
- ۴۹- نامی، *پیشین*، صص ۳۹-۳۸.
- ۵۰- جان نیزبت، *آسیا به کجا می رود؟ روند های کلان در آسیا*، ترجمه ناصر موفقیان، (تهران: انتشارات موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵)، ص ۲۸۱.
- ۵۱- محمد حسن زاده و رضا میرزا ابراهیمی، *استراتژی کاهش فقر: تجربه کشورهای شرق آسیا* (تهران: موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۶)، ص ۹۲.
- ۵۲- دنی لیپیگر، *تجربه توسعه در شرق آسیا* (تهران: موسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی توسعه، ۱۳۷۵)، صص ۱۶۶-۱۶۵.
- ۵۳- همان، ص ۱۶۸.

54- *World Development Report 2010: Development and Climate Change* (World Bank, Washington DC, 2010), P. 378.

55- UNDP, *Human Development Report 2010: The Real Wealth of Nations: Pathways to*

Human Development, (UNDP, 2010), P. 143.

۵۶- لیبزیگر، پیشین، صص ۱۹۹-۱۹۷.

۵۷- همان، ص ۲۰۴.

۵۸- همان، صص ۲۲۱-۲۲۰.

59- Woo Cumings, Meredith Ed., *The Developmental State* (NY: and London: Cornell University Press, 1999), PP. 1-31.

60- Thomas M. Leonard, *Op. Cit.*, P. 918.

۶۱- لیبزیگر، پیشین، ص ۲۳۴.

۶۲- همان، صص ۲۳۸-۲۳۷.

۶۳- همان، صص ۲۳۸-۲۳۷.

Archive of SID